

## راز بقا در 60 سالگی اسرائیل



تداوم ستم، راز ماندگاری مقاومت: کودکان هبرون در ویرانه های خانه شان که تازه زیر بولدوزر اسرائیل رفته است.  
بقیه در صفحه 8

برنانکه (رنیس بانک استعلاجی آمریکا)

## زنگ خطر را به صدا در آورد

رایزر روپ - ترجمه کاوه آزادی  
بقیه در صفحه 12

اعتراضات گسترده کارگران نیشکر هفت تپه  
به سطح شهر شوش کشیده شد بقیه در صفحه 6



## اتحادیه های جنبشی اجتماعی پاسخی مناسب به سازمان یابی کارگران

حشمت محسنی

جنبش کارگری کشور ما در یکی از دشوارترین شرایط تاریخ حیات خود به سر می برد. این دشواری علاوه بر ناتوانی کارگران در برآوردن نیازهای ابتدایی زندگی در متن شرایط فلاکت بار کنونی، مصاف با رژیم استبدادی و سرکوبگر است که نه تنها حق تشکل مستقل کارگران را انکار می کند بلکه با تمام قوا آن را درهم می شکند. بقیه در صفحه 2

## آیا مارکس همچنان روز آمد است؟

در بزرگداشت یکصد و پنجمین سالگرد درگذشت مارکس

گفتگوی رادیو - تلویزیون برابری

با آقا محسن حکیمی

سوسیالیسم "اتوپیک" جریانی بود که با آمدن مارکس به عرضه ی این نظریه به نقد کشیده شد. بنابراین آنچه که مارکس مطرح کرد اتفاقاً معطوف بود بیک واقعیتی و جنبشی که آن هم جنبش طبقه ی کارگر است و مارکس اشاره به آن جنبش می کرد و سوسیالیسم را مطرح می کرد. بقیه در صفحه 7

## ادعائنامه ما علیه سرمایه داری

بقیه در صفحه 10

سازمان راه کارگر

## تار تنها

بقیه در صفحه 11

صادق افروز

## اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی پاسخی مناسب به سازمان‌یابی کارگران

حشمت محسنی

جنبش کارگری کشور ما در یکی از دشوارترین شرایط تاریخ حیات خود به سر می‌برد. این دشواری علاوه بر ناتوانی کارگران در برآوردن نیازهای ابتدایی زندگی در متن شرایط فلاکت‌ناگونی، مصاف با رژیم استبدادی و سرکوبگر است که نه تنها حق تشکل مستقل کارگران را انکار می‌کند بلکه با تمام قوا آن را درهم می‌شکند.

از اولین ماه‌های سال 83 جنبش کارگری، آرام اما استوار در جهت پی‌ریزی تشکل‌های توده‌ای کارگری گام‌های مؤثری برداشته است. شکل‌گیری سندیکای شرکت واحد نخستین طلیعه‌ی این پیکار در سال‌های اخیر بوده است. همپای تلاش کارگران شرکت واحد، نهادهایی نظیر کمیته پیگیری، کمیته هماهنگی، اتحاد کمیته‌های کارگری، اتحاد بیکاران... یکی پس از دیگری تکوین یافتند. این نهادها اگرچه تشکل توده‌ای نبودند اما فلسفه‌ی وجودی خود را تلاش برای ایجاد تشکل‌های توده‌ای تلقی می‌کردند. بدتر خیز بلند کارگران نیشکر هفت تپه نشان داد که شکل‌گیری سندیکای شرکت واحد رعدی در آسمان بی‌ابر نبود بلکه بازتاب و تجسم شرایطی بود که مبارزه برای برپایی تشکل‌های علنی، مستقل و توده‌ای را در دستور کارگران قرار می‌داد.

در چنین شرایطی جنبش کارگری برای پیشروی در راستای هدف یاد شده و برای آن که سیاست‌های سرکوب‌گرانه رژیم اسلامی را خنثی کند چه باید بکند؟ کدام آرایش می‌تواند در این شرایط، پاسخی مناسب تلقی شود. آیا توسل به قانون و حرکات قانونی کارساز است؟ آیا علنیت با قانونیت برابر است؟ آیا تکیه یک جانبه بر خواست‌های اقتصادی بی‌توجه به خواست‌های سیاسی راهگشاست. آیا سیاسی کردن شتابان تشکل‌های کارگری آن‌ها را زیر ضرب نمی‌برد؟ رابطه‌ی جنبش کارگری با دیگر جنبش‌های اجتماعی نظیر زنان، دانشجویان، خلق‌ها... کدام است. و رابطه‌ی جنبش کارگری با احزاب چگونه است؟ این مسایل و پرسش‌هایی از این دست نمی‌تواند در این نوشته مورد بررسی قرار گیرد، در این نوشته تنها به یک جنبه از این مسایل پرداخته می‌شود: شکل مناسب سازمان‌یابی جنبش کارگری در شرایط ویژه کشور ما.

در پاسخ به معضل سازمان‌یابی جنبش کارگری، طرح‌ها و استراتژی‌های متعددی ارائه شده‌اند. این نوشته به همه این طرح‌ها اشاره نمی‌کند و فقط خود را به معرفی و مقایسه سه استراتژی محدود می‌کند که از جنس اتحادیه‌های هستند. طرح‌های دیگر سازمان‌یابی در نوشته‌های دیگری از این قلم مورد بررسی قرار گرفته که نیاز به بازگویی آن‌ها در این‌جا نیست(1). طرح‌های ارائه شده برای سازمان‌یابی کارگران را می‌توان در سه فقره صورت‌بندی کرد:

- 1- سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا
- 2- سندیکای قانونی با نگاه معطوف به پایین
- 3- اتحادیه جنبشی اجتماعی

این تقسیم‌بندی ناظر بر بدیل‌هایی است که در ایران ارائه شده‌اند. در کشورهای دیگر یا در دوره‌های تاریخی متفاوت، طرح‌ها(2) و مختصات دیگری برای سازمان‌یابی اتحادیه‌ای وجود دارد که بررسی آن‌ها مساله‌ی مرکزی ما نیست. ما این‌جا خود را به بررسی جنبش کارگری در شرایط ویژه ایران محدود می‌کنیم.

**سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا**

یکی از طرح‌هایی که برای سازمان‌یابی کارگری پیشنهاد و در عمل تبلیغ شده است، سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا است. فعالان و مدافعان این نوع سندیکا، خواهان تشکلی هستند که قانون کار یا قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا مقاله‌نامه‌های جهانی آن را تصریح کرده است. در این مدل از سندیکا، اصل بر قانونیت این نهاد است؛ و تلاش فعالان کارگری مدافع این نوع سندیکا اقتناع رژیم حاکم، برای پذیرش موادی است که خود رژیم در حقوق و قانون خود به رسمیت شناخته است. اشاره به بندهای از قانون کار یا قانون اساسی و یا موادی از مقاله‌نامه‌های جهانی ورد زبان این بخش از کارگران است. آن‌ها اساساً در پی فشار از پایین برای ایجاد سندیکا نیستند بلکه اساساً با نگاه به بالا و چانه‌زنی با مقامات می‌کوشند مسیر شکل‌گیری آن را هموار سازند. ساختار سندیکای مطلوب این مدل، ساختاری حقوقی- قانونی است که همه ارگان‌های آن در پیشگاه رژیم باز و قابل دسترس است. مدافعان این نوع مدل تعدد دارند که به رژیم

حاکم یادآوری کنند که دقیقاً در چارچوب قانون دارند فعالیت می‌کنند. این ساختار سندیکایی با اصل سه جانبه‌گرایی و "همزیستی مسالمت-آمیز" کارگران با کارفرمایان و دولت انطباق ذاتی دارد. این سندیکاهای تمایز کار از سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند بلکه منافع مشترک آن‌ها را بیان می‌کنند. روش دستیابی به این مدل از سندیکا رابطه‌ی تنگاتنگی با ساختار و اهداف سندیکای مزبور دارد. آن‌ها در انتخاب شیوه‌های مبارزه به اشکال قانونی توجه دارند و مذاکره با مقامات، طومارنویسی، مراجعه به اماکن دولتی... از اشکال رایج و عمومی شیوه‌های مبارزه طرفداران این مدل از سندیکا به شمار می‌رود. آنچه که تا این جا گفته شده است خصلت شماتیک دارد، و در این جا یا آن‌جا شاید موضع طرفداران این نوع سندیکا با مدل بیان شده فرق-هایی داشته باشد. اما مختصات اصلی این نوع سندیکا را بازتاب می-دهد و مدافعان آن را می‌شناساند.

**سندیکای قانونی معطوف به پایین**

طرح دیگری که در راستای سازمان‌یابی کارگری ارائه و در عمل تا حدی تحقق یافته است سندیکای قانونی معطوف به پایین است. مدافعان این مدل از سندیکا اساساً بر توده‌های کارگر تکیه می‌کنند. نگاه آن‌ها نه به بالا، بلکه به نیروی خود کارگران است. آن‌ها خواهان تمایز مرزهای هویت کارگران از کارفرمایان و دولت حامی آن‌ها هستند. آن‌ها از منافع کارگران در چارچوب وضع موجود دفاع می‌کنند، اما به چارچوب موجود تن نمی‌دهند. سندیکای این مدل سندیکای رزمنده است. و ستیز کار علیه سرمایه را سازمان می‌دهد. مدافعان این مدل از سندیکا خواهان ساختاری دموکراتیک، باز و دارای اندام‌های قانونی است که مشروعیت خود را نه از رژیم، بلکه از روند انتخابات دموکراتیک و حقوقی اخذ می‌کند، و در صدد تحمیل خود بر ساختارهای قانونی است. این مدل از سندیکا با مدل پیشین در ساختار و آرایش سندیکایی تفاوتی ندارد، هرچند در اهداف و مضمون فعالیت از هم متمایزند. نمونه‌ی مطلوب مدافعان این مدل، سندیکای شرکت واحد است. مدافعان این مدل از سندیکا، خود را تنها به استفاده از شکل‌های قانونی مبارزه محدود نمی‌کنند بلکه بسته به شرایط از شکل‌های غیر قانونی مبارزه نیز سود می‌جویند. این مدل از سندیکا چه از لحاظ مضمون فعالیت و چه از حیث روش مبارزه از مدافعان سندیکای قانونی با نگاه به بالا از هم تفکیک می‌شوند.

**اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی**

طرح سومی که در جنبش کارگری ما ارائه شده اتحادیه علنی اما ثبت نشده است. در این طرح، سازمان‌دهی کارگران از نقطه تولید فراتر می‌رود و دامنه وسیع‌تری را دربر می‌گیرد. در این طرح، دغدغه اصلی نه قانونی بودن تشکل، بلکه حضور مؤثر آن در عمل است. این طرح اگر چه از مدل‌های تاکتونی اتحادیه‌ها فراتر می‌رود و از آن-ها در حوزه‌هایی متمایز می‌شود ولی تاکنون در جنبش ما از سیمای نظری جا افتاده‌ای برخوردار نبوده است. و در انتقال ادبیات مربوط به این نوع از اتحادیه کوتاهی بسیاری صورت گرفته است. من پیش‌تر در نوشته‌های متعددی در این باره نکاتی خام و ابتدایی طرح کرده‌ام؛ در این‌جا فرصت را غنیمت می‌شمارم و در پرتو بحث‌های مربوط به اتحادیه‌ی جنبشی اجتماعی نکاتی را به صورت عام و کلی اما در پیوند با شرایط مشخص جنبش کارگری بیان می‌کنم. بحث اتحادیه‌های جدید اجتماعی بحثی است که از دهه هفتاد قرن گذشته برای برون رفت از بحران اتحادیه‌ها مطرح شد. در این بحث‌ها سه موضوع محوری برجسته بود: الف - چالش با بوروکراسی در اتحادیه‌ها؛ ب- تغییر لایه‌بندی طبقه و عطف توجه به آن( زنان، کارگران مهاجر، بیکاران، کارگران پاره وقت...); ج- رابطه با جنبش‌های جدید (نظیر زنان، محیط زیست، صلح، سبک زندگی...). در پاسخ به بحران اتحادیه‌ها و راه برون رفت از آن سه گرایش خود را نشان می‌داد که عبارت بودند از:

1- گرایش اول که رویکردی به پایین داشت و خواهان فعال کردن اعضا، و عضو گیری از کارگران بود. این گرایش در مرزبندی با بوروکراسی حاکم بر اتحادیه، بر خصلت دموکراتیک اتحادیه تاکید داشت. این گرایش اما کماکان درکی سنتی از اتحادیه را نمایندگی می-کرد. جان کلی از جمله کسانی بود که این گرایش را بیان می‌کرد.

2 -گرایش دوم گرایشی بود که در عین حال که بر هسته مرکزی و بخش برنشسته‌ی طبقه کارگر تاکید داشت، اما دامنه آن را گسترش می‌داد و بخش‌های حاشیه‌ای طبقه کارگر را به ترکیب اتحادیه اضافه می‌کرد. کیم مودی یکی از مدافعان این گرایش است که بر این نکته تاکید فراوانی کرده است و خواهان جذب بیکاران، جوانان، گروه‌های

همجوار... در اتحادیه شده است. او حتی ایده‌ی جذب شعارهای بیکاران، جوانان، گروه‌های همجوار را در اتحادیه طرح کرده که برای بحث ما از اهمیت وافری برخوردار است که من بعداً به آن می‌پردازم. 3- گرایش سوم گرایشی است که نه تنها دامنه سازماندهی را گسترش می‌دهد بلکه آن را به سایر بخش‌های جامعه تسری می‌دهد و به سوزهای متعدد و برابر باور دارد. پتر واترمن، یکی از محققانی که در این باره مقالات متعددی به نگارش در آورده، برخی از خصلت‌ها و ویژگی‌های اجتماعی این نوع اتحادیه‌ها را چنین صورت‌بندی کرده است:

- ارتباط فشرده با جنبش طبقات زحمتکش که فاقد اتحادیه یا اتحادیه ناپذیر هستند (بخش خردکالایی، کارگران خانگی، دهقانان، زنان خانه‌دار، تکسین‌ها و متخصصان).
- پیوند نزدیک با جنبش‌های دموکراتیک فرایطیاتی یا غیر طبقاتی (جنبش‌های مردمی وابسته به کلیساها، زنان، ساکنان محل، محیط زیست، حقوق بشر و جنبش صلح و غیره)
- تلاش برای ایجاد یک جامعه مدنی قدرتمند و متنوع
- پیوند با سایر متحدان بالقوه به عنوان شرکای برابر، دموکراتیک و مستقل، بدون ادعا برای تحت سلطه در آوردن، پیشاهنگی یا الویت در سازماندهی قدرت. (3)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، خصلت اجتماعی گرایش دوم و سوم نسبت به سندیکاهای تاکتونی تفاوت معینی را نشان می‌دهند. این نوشته با الهام از دیدگاه کیم مودی، گرایش دوم را اصولی و کارساز می‌داند. وجه مشخصه اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی نظیر سندیکای قانونی معطوف به پایین، سازماندهی بیکار کارگران علیه سرمایه است. آن‌ها وحدت کار با سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند، بلکه برعکس تمایز منافع کار از سرمایه را بیان می‌کنند. آن‌ها ابزار مبارزه طبقاتی اند و از ادغام شدن در نظام دوری می‌جویند. آن‌ها همچنین در به کارگیری اشکال مبارزه، فرق چندانی با تشکل یاد شده ندارند و از این نظر مرزی آن‌ها را از سندیکای مزبور جدا نمی‌کنند. آن چه اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی را از سندیکای مزبور جدا می‌کند، قبل از هر چیز ساختار و نیروی ترکیبی آن‌ها است. اگر سندیکای قانونی معطوف به پایین، کارگران را در محل تولید و فراتر از آن در محل کار سازمان می‌دهد، اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی از نقطه‌ی تولید و محل کار فراتر می‌روند و محیط زیست کارگران را همچون محلی برای سازمانیابی آن‌ها در نظر می‌گیرند. آصف بیات این نوع سازمان‌یابی را به عنوان "اتحادیه‌های کارگری خیابانی" مشخص می‌کند. او در این باره می‌گوید: "یک شیوه دیگر برای از میان برداشتن رقابت بین کارگران بخش غیر رسمی، ایجاد اتحادیه‌های کارگری خیابانی است. این‌ها سازمان‌هایی هستند که می‌توانند صدها هزار نفر عناصر مجزا از هم را که ظاهراً در این اقیانوس پهناور فعالیت‌های غیر رسمی شناورند گرد هم آورند. بنگاه‌ها، کارگاه‌ها و فروشندگان خیابانی می‌توانند برای بهبود کسب و کار خویش، حمایت از منافع خود در برابر مغازه‌داران و دیوان‌سالاران دولتی دست به اتحادیه‌های رسمی و غیررسمی بزنند." (4) چنان‌که ملاحظه می‌کنیم اجتماعی بودن اتحادیه‌های جنبشی صرفاً بر سازماندهی در محل تولید یا محل کار تأکید ندارد بلکه علاوه بر آن بر گسترش پایه‌ی اجتماعی اتحادیه در محیط زیست آن‌ها نیز تأکید دارد.

بنابراین اولین تفاوت سندیکای قانونی معطوف به پایین با اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی در ترکیب این دو نوع تشکل نهفته است. اما پرسش مهمی که بلافاصله مطرح می‌شود این است که اگر چه دامنه سازماندهی و ترکیب این نوع اتحادیه گسترش می‌یابد، اما رابطه‌ی هسته‌ی مرکزی این نوع تشکل اجتماعی با پیرامون آن کدام است. آیا بخش‌های کلیدی طبقه از همان نقشی در اقتصاد برخوردارند که مثلاً کارگران کوره‌پزخانه؟ آیا همه‌ی بخش‌های طبقه دارای قدرت برابرند و به یک میزان می‌توانند مؤثر عمل کنند؟ کدام بخش نیروی کار تعیین کننده و کدام بخش آن تکمیل‌کننده قدرت کارگری اند؟ آن نیرویی که به لحاظ اقتصادی کارآیی دارد الزاماً از نظر سیاسی می‌تواند همچون نیروی ضریب جنبش عمل کند؟ در ایران مشخص ما تناسب و روابط بین بخش‌های مختلف اردوی کار و زحمت چگونه است؟ پرداختن به این مسایل در این نوشته ناممکن است و فرصت دیگری می‌طلبید. اما بگذارید در این باره به چند نکته کوتاه اشاره کنم. قبل از هر چیز باید به این پرسش پاسخ گفت که به طور کلی قدرت اردوی کار از کجا نشأت می‌گیرد؟

کیم سایپس در پاسخ به این پرسش و در تایید نظر آرونویتز می‌گوید:

"من فکر می‌کنم که یک جنبش کارگری حداقل در دوران اولیه تکوین خود نوعی از جنبش اجتماعی است که نظم اجتماعی مستقر را به چالش می‌کشد و مخصوصاً آن چه به آن اهمیت می‌بخشد جایگاه اجتماعی آن است. نمود سازمان‌یافتگی اولیه جنبش کارگری در حوزه تولید، توزیع و مبادله‌ی جامعه مستقر است. از این رو جنبش کارگری از چیزی برخوردار است که گروه‌های اجتماعی دیگر فاقد آن‌اند: توانایی متوقف کردن و عملیات از درون فرآیند تولید، توزیع، مبادله (آرونویتز، 1973). این موقعیت و همین نیروی اجتماعی بالقوه است که جنبش‌های کارگری را با اهمیت می‌سازد." (5)

چنان‌که ملاحظه می‌کنیم قدرت طبقه کارگر از "جایگاه اجتماعی" و در "توانایی" آن در "متوقف کردن و عملیات از درون فرآیند تولید، توزیع و مبادله" نهفته است. کیم مودی نیز که بر گسترش پایه‌های اجتماعی اتحادیه تأکید فراوانی دارد، همه‌ی بخش‌های طبقه را هم ارز نمی‌کند و اهمیت و جایگاه نقطه‌ی تولید و سازمان‌یابی این بخش از کارگران را نسبت به سایر بخش‌ها، نکته‌ی کلیدی می‌داند.

اما ترکیب و ساختار نیروی کار در ایران چگونه است؟ جدا از این که نسبت به تناسب بخش‌های مختلف طبقه چه نظری داشته باشیم، یک چیز در پیوند با ساختار نیروی کار در ایران روشن است، بخش برنشته طبقه کارگر در ایران - به جز غول خفته یعنی کارگران نفت که اگر برخیزد و در زمان‌بندی معینی مقاومت کند، می‌تواند تأثیرات کارسازی بر سرنوشت جنبش کارگری بر جای نهد- از همان اهمیتی در اقتصاد ایران در برابر دولت برخوردار نیست که در سایر کشورها دارد. این امر به دلیل استقلال مالی نسبی دولت از طبقه مسلط اقتصادی است. و نقش نفت در اقتصاد ایران که به متولی آن یعنی دولت ویژگی یک رژیم رانتی نفتی را بخشیده است. به علاوه اهمیت سیاسی بخش‌های حاشیه‌ای طبقه کارگر ایران همچون جوانان بیکار، زنان بیکار و بخش‌هایی از زحمتکشان که با توده‌های حاشیه تولید همپوشانی دارند؛ یا مزد و حقوق بگیران بخش خدمات نظیر معلمان و پرستاران بیش از سایر کشورها است. چنان‌که در تجربه‌ی انقلاب ایران نقش سیاسی آن‌ها را مشاهده کردیم.

تا این‌جا به ترکیب اجتماعی اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی و رابطه‌ی بین لایه‌های آن اشاره شد. اما تمایز میان این نوع اتحادیه با سندیکای قانونی معطوف به پایین به همین نکته محدود نمی‌شود، بلکه مضمون و فلسفه‌ی وجودی این دو مدل از اتحادیه را هم در بر می‌گیرد. برخی در بحث احیای اتحادیه‌ها بر سیاسی و تعرضی کردن آن‌ها و حرکت در راستای تقابل با سرمایه تأکید دارند و به قول استفان مزاروش بر "تهاجم ضروری نهادهای تدافعی" می‌گویند. این تفاوت و تمایز را پتر واترمن در دو محور، اما در چارچوب دیگری، بیان می‌کند و بر وظایف تاکتونی اتحادیه‌ها دو مطالبه را اضافه می‌کند که تا حد معینی از چارچوب مطالبات حداقلی فراتر می‌رود. این دو محور عبارت‌اند از:

1- "مبارزه بر سر کار مزدوری و مسایل آن، نه صرفاً برای مزد و شرایط بهتر؛ بلکه برای کنترل کارگران و اتحادیه بر فرآیند کار، سرمایه‌گذاری، فن‌آوری جدید، جابه‌جایی، مقاطعه‌کاری فرعی و سیاست‌های آموزشی و کارآموزی. چنین مبارزات و استراتژی‌هایی در گفت و گو و عمل مشترک با جماعات دارای منافع مشترک، و برای جلوگیری از بروز شکاف (مثلاً با طرفداران محیط زیست یا زنان) و برای افزایش اعتبار خواست‌ها سامان می‌یابند.

2- طرح مسایل اجتماعی در مقیاس عمومی جامعه به خصوص در انتظار کارگران و یا در اتحادیه که مبارزه علیه اقتدارگرایی، اکثریت-سالاری، دیوان‌سالاری، اعتقاد به برتری یک جنس، نژادپرستی و غیره را در بر می‌گیرد." (6)

این محورها نشان می‌دهند که اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی از خواست‌های حداقل شروع می‌کنند و سپس از آن فراتر می‌روند و به خصلت تدافعی مبارزه تن نمی‌دهند. البته رفتن به فراسوی مبارزه‌ی تدافعی امری اراده‌گرایانه نیست بلکه محصول منطق پیکار طبقاتی است. برای دفاع از حداقل شرایط کار و زیست شما ناگزیرید از آن فراتر روید. زمانی فردریک چهارم پادشاه آلمان گفته بود کسی که همیشه در حال تدافعی مبارزه می‌کند حتی همان حداقل‌های موجود را هم نمی‌تواند حفظ کند. مضمون مبارزه اتحادیه‌ای امر ثابتی نیست و در فراز و فرود مبارزه طبقاتی تحول و تغییر پیدا می‌کند.

محور دیگری که مرز بین این دو نوع تشکل را از هم متمایز می‌سازد، ساختار این دو اتحادیه است. در اولی ما با ساختاری کاملاً دموکراتیک با اعضا و اساسنامه مشخص و اندام‌ها و نهادهای قانونی

و با دفتر و دستک مواجه‌ایم؛ در دومی اما با ساختاری رویه‌رو ایم که خصلت جنبشی دارد، روابط درون آن بر "اساسنامه نانوخته" استوار است، ترکیب آن بیش از این که بر اعضا و پرداخت حق عضویت متکی باشد بر فعالان کارگری تکیه دارد، روابط درونی آن از هر نوع شیوه‌ها و مناسبات سلسله مراتبی و اقتدارگرایانه به دور است و این روابط را از درون کارخانه و تقویت روابط افقی و مستقیم بین کارگران آغاز می‌کند. مناسبات حاکم بر این نوع اتحادیه به قول واترمن با فرا رفتن از مدل‌های سازمان‌دهی هر می، متمرکز، بوروکراتیک و منجمد؛ و با تشویق مدل‌های منعطف، دموکراتیک، افقی، غیرمتمرکز و خودیارانه، در روابط شبکه‌ای سامان می‌یابد. ساختار تشکیلاتی این نوع اتحادیه بیش از آن که از ساختار سازمانی نهادی شده و عمودی برخوردار باشد، پیش‌تر شبکه‌ای است که به طور افقی با هم هماهنگ می‌شود. به گفته‌ی واترمن "شبکه‌بندی" بیش‌تر به ارتباطات اشاره دارد تا نهادها. "این جنبش‌ها به شیوه‌های غیر رسمی، باز و انعطاف‌پذیر سازمان‌دهی شده‌اند و حداقل در بعضی زمینه‌ها از سلسله مراتب و بوروکراسی و حتی گاه از قرار دادن شرایطی برای عضویت اجتناب می‌کنند." (7) البته اتحادیه جنبش اجتماعی با سازمان‌های غیر رسمی یا غیرسلسله مراتبی هم‌سان نیست. اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی عمدتاً از چنین ساختاری برخوردارند، اما این امر مطلق نیست، و گاهی می‌تواند آن‌ها را دربر گیرد. (8) به علاوه اتحادیه جنبشی اجتماعی ضرورتاً غیر قانونی نیستند و حتی در کشورهای پیرامونی هم می‌توانند خود را ثبت و قانونی کنند. به عنوان نمونه می‌توان از اتحادیه کارگری فلیپین نام برد. آن‌چه در این جا مورد تأکید است مناسب بودن این شکل از سازمان‌دهی در پیوند با شرایط ویژه و ساختار خاص اردوی کار و زحمت ایران است و نه برشماری مختصات عام و فراگیر برای هر نوع ساختار اتحادیه‌های جنبشی - اجتماعی.

در اتحادیه جنبشی اجتماعی، به جای سیستم نظارت از بالا به پایین، انضباط، وفاداری و اطاعت کورکورانه در مبارزه؛ ارتباطات بر مبنای هم‌سرنوشتی، اعتمادهای متقابل و تجربه‌ی مشترک سازمان‌دهی می‌شوند و یا به دست می‌آیند. این مناسبات از درون کارخانه شروع می‌شود و به سطح محله، منطقه و سرانجام در سراسر کشور گسترش می‌یابد. اگر بخواهیم تمایز و وجه مشخصه‌ی جنبشی اتحادیه را در چند مولفه خلاصه کنیم می‌توان گفت:

- 1- تکیه بر "اساسنامه نانوخته" تا بر اساس نامه رسمی - حقوقی
- 2- تکیه بر فعالان (سازمان‌دهندگان، مشارکت‌کنندگان، هواداران و حامیان) تا بر اعضای رسمی
- 3- تکیه بر سازمان‌دهی افقی تا سازمان‌دهی عمودی
- 4- تکیه بر ارتباطات توده‌ای تا نهادهای رسمی
- 5- تکیه بر کارکرد هدایت و هماهنگی با خصلت سیال تا رهبری رسمی و ثابت و از بالا به پایین. (9)

در این جا یادآوری یک نکته ضرورت دارد. ساختار جنبشی تابع استراتژی اتحادیه اجتماعی است و در خود و فی نفسه بدون توجه به راهبرد آن، از اهمیت تعیین‌کننده برخوردار نیست. از این رو بین عنصرهای تشکیل دهنده اتحادیه اجتماعی جدید، مضمون فعالیت و ترکیب اجتماعی اتحادیه عناصر تعیین‌کننده‌اند و ساختار جنبش یک متغیر وابسته به آن‌ها به شمار می‌رود. به قول چاندلر "ساختار از استراتژی پیروی می‌کند." (10) از این رو کسانی که بوروکراسی را "قانون انجمن اولیگارشی" اتحادیه می‌دانند، چه آگاه باشند و چه نه، درکی ذات‌گرایانه، غیرتاریخی و جبریاورانه از ساختار را به نمایش می‌گذارند. آن‌ها یک ذات موهوم و ثابت، خارج از مناسبات حاکم بر کارگران و حتی علی‌رغم خواست آن‌ها، به اتحادیه نسبت می‌دهند، که به قول اهل منطق در جریان و صیروت‌اش، خود را متعین و متجلی می‌سازد. به علاوه آن‌ها با ذاتی کردن بوروکراسی در اتحادیه درکی جبریاورانه را هم منعکس می‌کنند بدین معنا که این کارگران نیستند که ساختار را می‌سازند بلکه ماده مخصوصی در اتحادیه - یعنی بوروکراسی- است که این تشکل را می‌سازد و توده‌ی کارگران در اتحادیه‌ها در برابر آن مقهور و بی‌اراده‌اند. این درک‌ها ساخت و بافت طبقه، لایه و بخش‌های ویژه درون آن، نفوذ یا عدم نفوذ سیاسی احزاب و گروه‌های مختلف بر طبقه، توازن قوای سیاسی و بالاخره شرایط و متن تاریخی را نادیده می‌گیرند که اتحادیه‌ها در آن به فعالیت مشغول‌اند. (11) گفتنی است که مسأله‌ی بوروکراسی در اتحادیه‌ها بحث تازه‌ی نیست و از زمان مارکس و انگلس این آفت، اتحادیه‌ها را تهدید می‌کرده است. در قرن بیستم کسی که بر این نکته بسیار پافشاری کرده

رایت میشل سوسیال دموکرات آلمانی بود که بعدها به هواخواهی از فاشیسم گرایش یافت. تز او این بود که هر تشکل و سازمان بزرگی به بوروکراتیسم در می‌غلطد و از آن گریزی نیست. هم‌زمان با او رایت میلز نیز به چنین تزی باور داشت. (12) حتی در دهه‌های اول قرن بیستم مکتبی در آمریکا که به مکتب ویسکانسن معروف بود این نظر را تئوریزه می‌کرد. در دهه پنجاه قرن بیستم در آمریکا تزی رایج شد که به "تئوری بلوغ" معروف گشت. بر مبنای این تز، اتحادیه‌ها اگر چه ممکن است در دوره‌ی به اصلاح کودکی یا پانگیری خود دموکراتیک عمل کنند، اما در دوران بلوغ خود لزوماً و ذاتاً به بوروکراتیسم در می‌غلطند و جوهر و ذات خود را متعین می‌سازند.

مدافعان این نظر، در واقع تفاوت میان یک اتحادیه کارگری رزمنده هم- چون کوساتو در آفریقای جنوبی را با یک اتحادیه صنفی که بر مدار سازش کار و سرمایه بنا شده را نادیده می‌گیرند. به علاوه کسی که در پوشش "رادیکالیسم" و به بهانه‌ی وجود بوروکراسی، کل یک اتحادیه را نفی می‌کند، دارد توده‌ی اعضا و پایه‌های اجتماعی اتحادیه را با رهبران و لابی‌های بورژوازی و دولت با یک چوب می‌راند. به عبارت دیگر تمایزی بین اعضا و رهبران سازشکار قابل نمی‌شود. نادیده گرفتن پایه‌های اجتماعی اتحادیه با رهبران سازشکار، البته تنها مشکل این دیدگاه نیست؛ هم ارز کردن برخی از رهبران محلی که در پاره‌های از اتحادیه‌ها نقش فعال و غیر قابل انکاری دارند با رهبران در سطح ملی هم از جمله خط‌هایی است که طرفداران این نظر مرتکب می‌شوند. همان طور که کیم مودی متذکر می‌شود واقعیت این است چه در جنگ اول و چه در جنگ جهانی دوم، و در دهه‌های 70 و 90 قرن گذشته، نقش پایه‌های اجتماعی اتحادیه‌ها در فعالیت، اعتراض و اعصاب‌دهی کارگری، و داغ کردن زیر پای رهبران اتحادیه در مبارزه علیه تعرض سرمایه و دولت حامی آن یکی از برگ‌های درخشان مبارزات کارگری به شمار می‌رود. کیم مودی در این باره می‌گوید فعالیت و مبارزه کارگری در این سال‌ها بیش از آن که از سر صدفه سازمان‌نیافته‌ها و کارگران خارج از سندیکاها رخ داده باشد از سوی پایه‌ها و کارگران متشکل در بنده‌ی اتحادیه‌ها به پیش رفته است و به سهم خود نتایج مثبتی به بار آورده است.

تا این جا تمایزها و برخی شباهت‌های این سه مدل از اتحادیه‌ها را بر شمردم که در جنبش ما ارائه شده‌اند. اکنون پرسشی که در برابر ما قرار می‌گیرد این است: کدام یک از این مدل‌ها با ویژگی‌های ساختار طبقه کارگر در جامعه ما انطباق دارد و می‌تواند از ادامه کاری بیش‌تری در برابر فشارهای رژیم اسلامی برخوردار باشد. به نظر من از بین سه مدل ارائه شده، اتحادیه جنبشی اجتماعی کاملاً با شرایط مشخص کشور ما انطباق دارد. این طرح تنها برگرفته از تجربه‌های سایر جنبش‌های کارگری در دنیا نیست، بلکه علاوه بر آن برخاسته از شرایط مشخص و ویژه‌ای است که جنبش کارگری کشور ما در آن به نبرد مرگ و زندگی دست زده است. این شرایط در فشرده ترین بیان عبارت‌اند از:

الف- رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم ایدئولوژیک - مذهبی، نهادهای مدنی مستقل از دولت را بر نمی‌تابد و با تمام قوا تلاش می‌کند آن‌ها را در نطفه خفه کند یا به بیراهه بکشاند.

ب- نگاهی به بافت و ساخت طبقه کارگر در کشور ما نشان می‌دهد که ما با یک مشکل ساختاری از نقطه نظر ضعف تمرکز کارگران در شاخه‌های صنعتی، خدماتی و کشاورزی رویه رو ایم؛ و کمکان در ساخت جامعه روابطی وجود دارد که هنوز زیر سلطه کامل سرمایه قرار نگرفته‌اند اما بخش عظیمی از نیروی کار را در خود جذب کرده‌اند. طبقه کارگر کشور ما از نظر اجتماعی سخت ناهمگون و به لحاظ توزیع جغرافیایی به شدت نامتمرکز است. به علاوه از منظر بافت ملی و جنسی بسیار متنوع است و در پراکندگی خرد کننده‌ی قرار دارد. به لحاظ حقوقی برخی از کارگران قراردادی، بخشی پاره وقت، بخشی مقاطعه کار ... اند که وحدت نداشته کارگران را بازم شکندندتر می‌سازند. (13).

ج- سازماندهی کارگران در نقطه‌ی تولید بدون به میدان آمدن شاخه‌ها، افشار و لایه‌های دیگر نظیر زنان، جوانان بیکار، بخش‌های حاشیه‌ای، نه تنها نمی‌تواند نیروی موثری را در برابر رژیم سازمان دهد، بلکه اگر در امر سازماندهی موفق شود نمی‌تواند در دراز مدت بقای خود را حفظ کند. (14)

اگر این محورها را بپذیریم که برخی مختصات نیروی کار ایران را بازتاب می‌دهد نوع سندیکای معطوف به پایین نسبت به اتحادیه جنبش اجتماعی نمی‌تواند همه‌ی ظرفیت‌های جنبش کارگری را بسیج نماید و از کارایی محدودتری برخوردار است. محدودیت کارایی این نوع سندیکا نه

به خاطر ساختار ضربه‌پذیر آن در زیر ساطور یک رژیم فاشیستی، بلکه علاوه بر آن به خاطر تمرکز در محیط کار و نادیده گرفتن سایر بخش‌های طبقه هم هست. هر چند تاکید و تمرکز آن بر سازماندهی در محیط کار نباید تحت هیچ شرایطی نادیده گرفته شود و ارزش آن را انکار کرد. جدا از شرایط ساختاری که جنبش کارگری در آن دست به نبرد می‌زند، نگاهی به شرایط جاری کار و پیکار و آرایش حریفان در حال نبرد نیز، ضرورت برپایی تشکل فراگیر را موند می‌سازد. بنابراین وجوه مشخصه‌ی شرایط حاضر و توازن قوای کنونی نشان می‌دهد:

1 - جنبش کارگری ما کماکان در چارچوب تدافعی مبارزه می‌کند؛ بدین معنا که عمدتاً نه برای افزایش دست‌مزد و بهبود شرایط کار، بلکه برای خواسته‌هایی همچون پرداخت دست‌مزدهای عقب افتاده، جلوگیری از اخراج‌ها، تثبیت قراردادهای کار... به نبرد می‌پردازد. به عبارت روشن‌تر کارگران عمدتاً نه برای بهبود شرایط و موقعیت خود، بلکه برای جلوگیری از تخریب بیشتر شرایط زندگی خود به مقابله با تهاجم‌های سرمایه‌داران و رژیم بر می‌خیزند

2 - این مبارزه در شرایطی صورت می‌گیرد که جنبش کارگری با استفاده از مبارزه قانونی و فراقانونی، مبارزه در محدوده‌ی واحد تولیدی یا محل کار و فراتر از محیط کار؛ و با استفاده از همه اشکال اعتراضی، یک نبرد گریلابی، موضعی و فرسایشی را به پیش می‌برد.

3 - این مبارزه در شرایطی پیش می‌رود که از یک طرف جنبش کارگری نیاز سوزان به تشکل و سازمان‌یابی را درمی‌یابد و با فداکاری پیریزی آن را مخصوصاً از سال 83 در دستور قرار داده است؛ و از طرف دیگر رژیم اسلامی، با ارزیابی دقیق از این مرحله از برآمد کارگران برای ساختن تشکل، تلاش می‌کند حلقه ارتباط فعالان را با توده کارگران قطع کند و با دستگیری، زندانی و بالا بردن هزینه فعالیت نقش سازمان‌گران جنبش کارگری را مختل سازد.

در چنین شرایطی هر طرح معطوف به سازماندهی باید بتواند بیش‌ترین نیرو را گردآوری کند و از سویی دیگر بتواند چاقوی تیز سرکوب رژیم را کند و تا آنجا که می‌تواند آن را بی اثر سازد.

البته طرح اتحادیه جنبشی اجتماعی اگرچه در برابر سندیکای رسمی معطوف به بالا قرار دارد، اما در برابر سندیکای معطوف به پایین قرار ندارد. به عبارت دیگر اتحادیه جنبشی اجتماعی می‌تواند سندیکای معطوف به پایین را در بر گیرد اما نمی‌تواند به آن محدود شود. هر اتحادیه‌ای که مضمون فعالیت خود را تنها به نقطه‌ی تولید محدود می‌کند در اتحادیه جنبشی اجتماعی جای می‌گیرد، در حالی که سندیکای معطوف به پایین نمی‌تواند اتحادیه جنبشی اجتماعی را در بر گیرد.

ما به همه‌ی اشکال سازمان‌دهی نیاز داریم و خطرناک‌ترین سیاست این است که این تشکل‌ها را در برابر هم قرار دهیم و یا با برخورد لوکس آن‌ها را نفی کنیم. ما در شرایط کاملاً تدافعی قرار داریم و به هر ذره از انرژی، مقاومت و فداکاری در جنبش کارگری احتیاج داریم.

مرزبندی با مدل سندیکای قانونی البته تحت هیچ شرایطی نباید به معنای نفی مبارزه قانونی به شمار آید. تشکلی که می‌خواهد توده‌ای شود یا توده‌ای بماند نمی‌تواند از امکانات و ابزارهای قانونی استفاده نکند. بحث بر سر نفس استفاده از امکانات و ابزارهای قانونی نیست، بلکه بحث بر سر محدود کردن فعالیت خود در چارچوب امکانات و ابزارهای قانونی است. پس مبارزه قانونی و مبارزه غیرقانونی هیچ یک فی-نفسه مقدس نیست. گاهی اوقات قانونی نکردن مبارزه می‌تواند خیط بزرگ به شمار آید. به علاوه قانونی شدن نتیجه‌ی مبارزه است نه نقطه عزیمت مبارزه. در هیچ کجای دنیا مسیر تکوین سندیکاها و اتحادیه‌ها از راه‌های قانونی عبور نکرده است بلکه بر عکس اول اتحادیه‌ها شکل گرفته‌اند و سپس خود را قانونی کرده‌اند. قانونی شدن اتحادیه جنبشی اجتماعی در ایران به احتمال قریب به بالا چنین مسیری طی می‌کند. (15)

آنچه که کارگران ایران در دوره پیریزی تشکل‌های توده‌ای به آن نیاز دارند تشکل‌های متناسب با این شرایط ویژه است. تلاش برای سازمان‌یابی این نوع تشکل و دست‌یابی به آن اگرچه یکی از نیازهای حیاتی مبارزه طبقه‌ای در ایران به شمار می‌رود اما بدون تشخیص منطق مبارزه در شرایط سرکوب، دست‌کم در دوران اولیه پیریزی این نوع اتحادیه‌ها، تلاش‌های فداکارانه کارگران می‌تواند دود شود و به هوا برود. به نظر منطق و قانون طلایی سازمان‌دهی و مبارزه در شرایط سرکوب و زیر تسلط یک رژیم وحشی پلیسی عبارت است از: دامنه‌ی سازمان‌یابی باید هرچه گسترده‌تر و توده‌ای‌تر باشد؛ مطالبات باید هرچه پیش‌تر خصلت عمومی، فراگیر و حداقلی داشته باشد؛ اشکال مبارزه باید هر چه پیش‌تر خصلت گریلابی، موضعی و موردی داشته باشد و تا

آنجا که می‌تواند از رویارویی با رژیم مخصوصاً در دوران اولیه تکوین خود پرهیز کند. متناسب با آرایش نیرو و گردآوری قوا جنبش کارگری می‌تواند مطالبات خود را تعمیق دهد، اشکال جدید مبارزه را در دستور قرار دهد و فراتر از آن با تمام قوا رژیم و نظم موجود را به چالش کشد. اما این امر قبل از هر چیز و پیش از هر چیز، مرهون گردآوری نیرو، جلب همبستگی و به میدان آمدن اردوی کار و زحمت است. جنبش ما بیش از رادیکالیسم در شیوه مبارزه، به تجمع، تشکل و گردآوری نیرو نیاز دارد. نادیده گرفتن این منطق و قانون طلایی مبارزه در زیر سلطه‌ی یک رژیم فاشیستی جز هرز دادن نیرو و انرژی، جز دریافت ضربات خرد کننده، جز گسست در مبارزه و انتقال تجربه از نسلی به نسل دیگر نتیجه‌ای در بر ندارد. (16)

اتخاذ سیاست سازمان‌یابی مناسب و منطق با شرایط ویژه، و رعایت منطق مبارزه در پیکارهای طبقه‌ای در کشور ما، هنوز به مضل مفصل‌بندی بخش‌هایی مختلف جنبش کارگری پاسخ نمی‌گوید. پرسش مرکزی در این باره این است: در شرایط پراکنندگی ساختاری اقلیت مختلف طبقه کارگر ایران، مفصل‌بندی بخش‌های گوناگون این جنبش چگونه رخ می‌دهد؟ آیا از طریق همکاری و توافق رهبران عملی این بخش‌ها در مبارزه، یا از طریق جذب خواسته‌های یک دیگر، و یا از طریق توافق پیرامون مطالبات مشترک؟ (17) دست‌مایه‌ها و امکانات اتصال بخش‌های مختلف طبقه کارگر در کشور ما کدامند؟ محیط زیست کارگران تا چه اندازه می‌تواند به محل پیوند بین کارگران تبدیل شود؟ کارگران بیکار تا چه میزان می‌توانند نقش میانجی میان لایه‌های متنوع کارگران را بازی کنند؟ تشکل‌های هم اکنون موجود مخصوصاً شورای همکاری تشکل‌های کارگری چگونه می‌توانند در خدمت این امر قرار گیرند؟ این‌ها و پرسش‌هایی از این دست نیاز سوزانی را نشان می‌دهند که باید پاسخ بگیرند؛ امری که متأسفانه چپ ایران به آن بی اعتنا است. بیل زدن زمین نرم، همچون گردآوری اخبار کارگری و منعکس کردن آن‌ها، اگرچه در جای خود کار با ارزشی به شمار می‌رود اما تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند جای خالی پرداختن به این معضلات واقعی و تعیین‌کننده برای پیشروی جنبش کارگری را پر کند. ما نیاز داریم که از مسیر راهپیمایی جنبش‌مان تصور روشنی داشته باشیم. دستیابی به درکی درست از منطق سازمان‌یابی البته لازم است اما به هیچ وجه کافی نیست. برای تحقق این امر ما به بیش از یک تصور روشن از منطق سازمان‌یابی احتیاج داریم. پیریزی لحظه به لحظه و آجر به آجر تشکل در شرایط سرکوب ایران به اراده‌ی استوار و تاکتیک‌های منعطف نیاز دارد. 14 مای 2008

منابع:

- 1- نگاه کنید به مقالات من در سایت راه‌کارگر:
  - نابرابری ملی در میان جنبش کارگری
  - نابرابری جنسی در میان جنبش کارگری
  - ضرورت سازمان‌یابی کارگران کارگاه‌های کوچک و صنوف
  - ضرورت سازمان‌دهی کارگران در محیط زیست
- 2- در نقد مواضع منصور حکمت، کاک پولاد، ایرج آذرین، محسن حکیمی، و دیگران که خصلت غیر فرمال تشکل علنی در شرایط سرکوب تشریح شده است. همچنین کاربرد مدل جنبش اجتماعی در پیوند با جنبش زنان نگاه کنید به مقاله با ارزش تحول در آرایش کمپین، محتاج فداکاری و هوشمندی سارا لقمانی، مدرسه فمینیستی.
- 2- کیم مودی اتحادیه‌ها را به اتحادیه صنفی، اتحادیه انتزاعی (همکاری احزاب)، و اتحادیه جنبشی اجتماعی تقسیم می‌کند اما در آثار سلیگ پرلمن، ویکتوریا بونل و کیم سایپس سه تیب اتحادیه کارگری "اقتصادی"، "اتحادیه سیاسی" و "جنبش اجتماعی" به عنوان مثال مطرح شده‌اند.
- 3- اتحادیه‌های جدید اجتماعی، انترناسیونالیسم، ارتباطات- فرهنگ و همبستگی در یک چارچوب. پیترو واترمن، برگردان ح. آزاد.
- 4- اصف بیات در این باره از تجربه‌های اتحادیه‌ی زنان احمدآباد گجرات در هند و تجربه مبارزه در آمریکای لاتین و به طور ویژه آفریقای جنوبی یاد می‌کند. او می‌نویسد: در آمریکای لاتین فعالان اتحادیه‌های کارگری که در محله‌های فقیر زندگی می‌کنند می‌توانند تجربه‌ی سازمان‌دهی و مشارکت را از محل کار خود به محله‌های سکونت خویش و آن دسته ساکنانی که فاقد تجربه مشابه هستند به ویژه زنان که بازیگران اصلی در محلات می‌باشند منتقل سازند. شاید ذکر یک نمونه از آفریقای جنوبی اهمیت چنین مشارکتی را روشن‌تر سازد. مبارزات سیاسی سال‌های 1986-1987 در آفریقای جنوبی

مبنای مادی ایجاد "قدرت مردم" را فراهم ساخت. سیاهپوستان، از طریق اشکال مختلف مقاومت، به گفته مورفی موراب رهبر جبهه‌ی متحد مقاومت (UDF) توانستند خود را "حکومت‌ناپذیر" ساختند. محله‌های سیاه پوست‌نشین خود را از کنترل دولت آزاد ساختند. سپس خلاص قدرت به وجود آمده به وسیله "قدرت ابتدایی مردم" پر شد که اشکالی مانند کمیته‌های دفاع، سازمان‌های کارپردازی، شوراهای نمایندگان دانشجویان، انجمن اولیا- مربیان- دانش‌آموزان و به ویژه کمیته‌های خیابانی داشت. به گفته موراب: "هرگز محله‌های ما چنین بحث‌هایی، چنین مشارکتی، چنین نمایندگی مستقیمی را به چشم خود ندیده بود که نه تنها فعالان سیاسی بلکه حتی سیاهپوستان معمولی آفریقای جنوبی را که در تمام طول زندگی‌شان مثل یک تکه چوب رام و مطیع بودند دربر می‌گرفت." "مؤکراتیک کردن روند آزاد سازی: مشارکت کارگران، سیاست تعدیل و توسعه"، اصف بیات، برگردان علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ص 124

5- آیا ما می‌توانیم از یک مفهوم‌بندی نظری برای اتحادیه‌های جدید در آفریقای جنوبی و فراسوی آن استفاده کنیم؟ کیم سایپس، برگردان زاگرس جنگلی.

6- اتحادیه‌های جدید اجتماعی، انترناسیونالیسم، ارتباطات- فرهنگ و همبستگی در یک چارچوب. پیتر واترمن، برگردان ح. آزاد.

7- جامعه‌شناسی معاصر، کیت نش، محمدتقی دلفروز، ص 132.

8- همان‌جا.

9- اتحادیه اجتماعی جدید: یک مدل جدید اتحادیه برای نظم جدید جهانی، پتر واترمن، ح. آزاد.

10- مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی دونا تالا و لاپورتا، ماریو دیانی محمد تقی دلفروز، ص 219.

11- رفیق تقی روزبه به عنوان یکی از آخرین نمونه از این برخوردها در انکار ضرورت مبارزه برای اتحادیه می‌گوید "خصلت بوروکراتیزه شدن و میل نیرومند سازش طبقاتی. این ویژگی‌ها سبب شده که اتخاذ تصمیمات به نوبت هر م و رهبران منتقل شده و نقش تصمیم‌گیری در مجامع عمومی به حداقل برسد و بورژوازی نیز با دامن زدن به چنین مرکزی در خرید رهبران و چانه زنی با آن‌ها در پشت درب‌های بسته دست بالا را داشته باشد." (پیرامون چالش‌های فعالین کارگری (بخش 1)، تقی روزبه.

در ایران حداقل 20 سال پیش منصور حکمت این نکته را بیان کرده بود هر چند هیچ وقت به ماخذ این ایده‌ها اشاره‌ای نمی‌کرد. و در همان موقع جواب خود را دریافت کرده بود که ناگزیر شد از موضع خود عقب نشیند و اعلام کند که هر کس که آجری بر اجر سازمان‌یابی اتحادیه‌ای در ایران بگذارد او از این امر استقبال می‌کند. تازه بعد از 20 سال رفیق روزبه به جای این که حرف مشخصی برای سازمان‌یابی تحویل جنبش کارگری دهد دارد حرف‌های کهنه و جواب گرفته را تحویل ما می‌دهد.

12- مارکسیسم و جامعه‌شناسی اتحادیه‌های کارگری، ریچارد هاین ، ح. ریاحی، بیدار شماره 7 ویژه جنبش کارگری. در سنت مارکسیستی تا آنجا که من می‌دانم کسی "قانون آهنین لیگاریشی" را به عنوانی یک پدیده ذاتی اتحادیه که تحت هیچ شرایطی نمی‌توان بر آن فایق آمد مورد تایید قرار نداده است. به عنوان نمونه پری اندرسون در پاسخ به این تز می‌گوید "امروزه اکثر اتحادیه‌های صنفی بریتانیا کهنه و دیوان-سالارانه (بوروکراتیک) است. آن‌ها از اعتماد بی چون و چرای اعضای‌شان برخوردار نیستند. شرکت تعداد کمی از اعضا در انتخابات اتحادیه- تنها وسیله صوری که اعضا برای کنترل اتحادیه دارند- زیانزد است: دست‌راستی بودن و میان حال بودن بسیاری از رهبران اتحادیه- های صنفی هم علت این وضع است هم معلول آن. مسلما درست نیست که قانونی جبری به نام "قانون آهنین لیگاریشی" وجود داشته باشد که به طور اجتناب‌ناپذیری یک بوروکراسی اتحادیه‌ای امرانه می‌آفریند که در برابر نیازهای اعضایش بی تفاوت است. این مفهوم صرفا همان چیزی است که الوین گولدنر "عوارض متافیزیکی بوروکراسی" می‌نامد. هیچ دلیل اساسی وجود ندارد که اتحادیه‌های صنفی، هر اندازه بزرگ، نتواند از یک دموکراسی با شرکت وسیع اعضا متکی بر حق پرس و جوی آنان برخوردار باشند: این که اتحادیه‌ها چنین دموکراسی را معمولا به دست نمی‌آورند ناشی از ضرورت‌های کور سازمان‌یابی نیست بلکه ناشی از محیط سیاسی است که در آن فعالیت می‌کنند. به عبارت دیگر، فقدان دموکراسی در اتحادیه‌های صنفی را باید به کمک ماهیت نظامی فهمید که در آن مندرج اند: سرمایه‌داری "پری اندرسون، حدود و امکانات عمل اتحادیه صنفی، شاپور اعتماد.

13- به عنوان نمونه بیش از دوازده میلیون نفر در یک میلیون و سیصد هزار دار قالی به کار مشغول‌اند که سازمان‌دهی این نیروی عظیم در نقطه‌ی تولید و از طریق مجمع عمومی اگر نگوییم ناممکن سخت دشوار می‌نماید یا به عبارت صریح‌تر به شوخی می‌ماند.

14- رفیق امیر پیام در مقاله **بازگشت به سنت سوسیالیستی می- نویسد**: "مهمترین ضعف جنبش کارگری فقدان تشکلهای مستقل و توده- ای کارگران در محیطهای کار و همچنین کم توجهی فعالین سوسیالیست به سازمان‌دهی توده‌ای کارگران در محیطهای کار و نیز نبود تلاش نقشه مند و متمرکز برای ایجاد این تشکلهای می‌باشد". واقعیت این است که با همه‌ی اهمیتی که سازمان‌دهی کارگران در محیطهای کار دارد و تاکیدهای درست بسیاری از فعالان جنبش کارگری بر ضرورت این سطح از سازمان‌دهی؛ به مساله سازمان‌یابی کارگران در بیرون از محیطهای کار و پیوند میان بخش‌های مختلف ادوی کار- با توجه به ویژگی ساختاری طبقه کارگر در ایران- عنایت نمی‌شود.

15- اتحادیه، دموکراسی، دیکتاتوری، فرانسن نویمان، ح. ریاحی، نشر بیدار.

16- یک نمونه اخیر را می‌توان در برگزاری مراسم 16 آذر در جنبش دانشجویی مشاهده کرد که ضربات مهلکی بر نسل جدید چپ وارد کرده است.

17- یک نمونه موفق از تجربه جنبش‌های کارگری می‌توان به تجربه سولیدارینوش مراجعه کرد. دانیل سینگر در این باره می‌نویسد "احساس همبستگی قوی که بین کارگران وجود داشت یکی دیگر از خصوصیات بارز این جنبش بود، به عنوان مثال کارگران کارخانه کشتی‌سازی، خواست‌های پرستاران را که از قدرت جانانه‌ی زیادی برخوردار نبودند به صورت بخشی از خواست‌های خود ارائه کردند".

ساخت اقتصادی و جنبش کارگری، پل . م. سونیزی، دانیل سینگر ، پیتر گرین، ترجمه علی مازندارنی، ص 148.

## اعتراضات گسترده کارگران نیشکر هفت تپه به سطح شهر شوش شوش کشیده شد

گزارشاتی رسیده از شهر شوش ، کارگران نیشکر هفت تپه که از صبح امروز در مقابل فرمانداری این شهر دست به تجمع زده بودند، و شعارهای علیه بی لیاقتی و بی عملی کارگزاران شهرستان شوش و مدیر عامل شرکت نیشکر هفت تپه می دادند . این تجمع چندین ساعت در مقابل فرمانداری شوش ادامه یافت.

سپس کارگران از فرمانداری شوش و در خیابان اصلی شهر به سمت بازار راهپیمایی کردند که در این راهپیمایی کارگران شروع به شعار دادن کردند شعارهای آنها عبارت بودند از: مدیر بی لیاقت استعفا استعفا ، مدیر بی کفایت نمی خواهیم / ساعی 20 ساله نمخواهیم (منظور ساعی نماینده شوش که 20 سال نماینده این شهر است) در مسیر این راهپیمایی تعداد زیادی از مردم بخصوص جوانان این شهر به صفوف راهپیمایی کارگران پیوستند . از طرفی دیگر رانندگان ماشینها که از آنجا عبور می کردند با بوق زدن از کارگران حمایت می کردند.

در طی مسیر یکی از افراد وزارت اطلاعات که قصد فیلم برداری از کارگران داشت با اعتراض شدید آنها مواجه گردید و ناچار به ترک صحنه گردید. در این اثنا مامورین نیروی انتظامی به حمایت از مامورین وزارت اطلاعات که در حال فیلم برداری از کارگران بود ند نمود و شروع به ضرب و شتم تعدادی از کارگران کردند. کارگران اعلام کرده اند که در روزهای آینده اگر به خواسته های خود نرسند به شیوه های مختلف اعتراضات خود را شدت خواهند بخشید.

کارگران نیشکر هفت تپه خواستار حمایت کارگران شرکت ملی نفت و سایر کارگران ایران از خواسته های خود هستند. فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران ، از اعتراضات کارگران برای بدست آوردن حقوق خود حمایت می کند، و از سازمان جهانی کار خواهان پایان دادن به سوکت خود در مقابل سلب حقوق اولیه کارگران ایران است و همچنین از سندیکاهای کارگری جهان خواهان حمایت از کارگران ایران است. فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران  
22 اردیبهشت 1387 برابر با 11 مه 2008

## آیا مارکس همچنان روز آمد است؟

در بزرگداشت یکصد و پنجمین سالگرد درگذشت مارکس



در این بخش گفتگوی رادیو - تلویزیون برابری با آقا محسن حکیمی به نوشتار تبدیل می شود .

**برابری :** با سلام خدمت آقای محسن حکیمی که دعوت رادیو - تلویزیون برابری را پذیرفتند و در این گفتگو شرکت می کنند . آقای حکیمی در صدو بیست و پنجمین سالگرد مرگ مارکس هستیم و بهمین دلیل گفتگونی را پیرامون نقطه نظرات مارکس خواهیم داشت . بپهر حال حدود صدو پنجاه سال که از نقطه نظرات مارکس می گذرد، آیا درک مارکس از پروژه ه ی سوسیالیسم در جهان معاصر همچنان معتبر است ؟ با توجه باینکه آنچه که مارکس از سوسیالیسم برداشت داشت در زمان حیات خودش شکل نگرفت و آنچه که نیز در قرن بیستم و بعنوان " سوسیالیسم واقعاً موجود" در کشورهای بلوک شرق بوجود آمد، شکست خورد ؟ شما چه نظری در این رابطه دارید؟ بخصوص در این جهان معاصر آیا نقطه نظرات مارکس از ارزش و اعتبار خودش همچنان برخوردار است یا خیر ؟

**حکیمی :** من هم به شما و همچنین شنوندگان شما سلام عرض می کنم . همانطور که شما گفتید امسال صد و پنجمین سال از مرگ مارکس می گذرد و در این فاصله مهم ترین اتفاقی که افتاده و خودش را به نظریه مارکس منتسب کرده، انقلاب اکتبر و جریانات بعد از آن هست . سوال اینست که آیا سوسیالیسم با مساله ای که برای شوروی پیش آمد ، همچنان اعتبار خودش را دارد یا نه ؟ بنظر من سوسیالیسم همچنان اعتبار خودش را حفظ کرده ، باین دلیل روشن که سوسیالیسم پیش از آنکه یک نظر باشد ، بنظر من یک جنبش واقعیست . همانطور که مارکس در " ایدئولوژی آلمانی" می گوید سوسیالیسم یک آرمانی نیست که قرار است در آینده پیاده شود و بلکه یک جنبش واقعاً موجود هست و این جنبش ، جنبش طبقه کارگر است که در واقع و بهر حال مولود خود جامعه سرمایه داری است . دقیقاً باین دلیل که طبقه ی کارگر وجود دارد . سوسیالیسم هم وجود دارد .

منتهی اینکه چرا در شوروی سوسیالیسم به این سرنوشت دچار شد ، خوب این البته قابل بحث است و مورد نقد و تحلیل باید قرار بگیرد . بنظر من مساله مربوط به نظریه ای می شود که خودش را به مارکس منتسب کرد . آن چیز ی که تحت نام سوسیالیسم خودش را معرفی کرد بنظر من چیزی جز سرمایه داری دولتی نبود . و الان که ما به گذشته نگاه می کنیم و می بینیم که در واقع یک مغایرت و تباین آشکاری هست بین نظرات حزب بلشویک به رهبری لنین و آنچه که مارکس مطرح کرد . در واقع مساله ای که آنجا پیش آمد این بود که بجای اینکه طبقه ی کارگر بعنوان یک طبقه متشکل بشود و قدرت را بدست بگیرد ، به نیابت از آن یک حزب آمد و قدرت را بدست گرفت . و اتفاقاً توده ی کارگر را کنار زد . توده ی کارگری که در شوراهای متشکل شده بود، از طریق حزب به حاشیه رانده شد و در واقع بجای دولت تزاری و بعد هم دولت " کرنسکی" آنچه که بوجود آمد یک ، دولت - حزب بود . در این دولت - حزب توده کارگر بتدریج به حاشیه رانده شد و این درست خلاف آن چیزی بود که مارکس در "مانیفست" مطرح می کرد و می گفت که طبقه کارگر بهرحال باید بعنوان یک طبقه متشکل شود و قدرت را بدست گیرد . البته عناصر پیشرو طبقه کارگر یعنی کمونیست ها شکی نیست که از نظر مارکس مصمم ترین و پیشرو ترین بخش طبقه ی کارگر هستند . منتهی اینها در نظریه مارکس نیابستی خودشان را بعنوان یک تشکل جدا از طبقه کارگر متشکل کنند . در حالیکه در شوروی چنین شد و آن نظریه ای که بوجود آمد بیشتر متأثر از سوسیال دموکراسی آلمان و بویژه شخص " کانوتسکی" بود . یعنی این بحث را که سوسیالیسم نظریه ایست که توسط دانشوران و بورژوازی مدون می شود و به درون طبقه ی

کارگر برده می شود ، ابتدا " کانوتسکی" مطرح کرد و بعد " لنین" از او گرفت .

در واقع بحث این بود که مارکس بصراحت در چندین جا می گوید که جنبش خود انگیزته ی طبقه کارگر یک جنبش ضد سرمایه داریست . در حالیکه لنین در چه باید کرد " این جنبش خود انگیزته را یک جنبش بورژوازی و " ترادسیونی" می داند و سوسیالیست شدن آنرا و یعنی ضد سرمایه داری شدن آنرا مشروط به وجود آگاهی در طبقه ی کارگر می کند . اینکه می گوید که جنبش کارگر یک جنبش " ترادسیونی" است ، یکی از پیامدهایش اینست که آگاهی لزوماً باید از بیرون به درون طبقه ی کارگر برده شود . پیامد دوم اینکه یک تشکیلات برای انقلابیون حرفه ای لازم است و یک تشکیلات هم برای توده کارگران . این دو تشکیلاتی در نظریه ی مارکس نیست . وقتیکه به نظریه مارکس در مورد تشکل های توده ای بر می گردیم ، مارکس بصراحت می گوید که اگر اتحادیه های کارگری به سطح لغو کارمزدی و سوسیالیسم نرسند به درد هیچ چیزی نمی خورند .

بهر حال منظور مارکس این بود که هر چه بیشتر فاصله پیشروان طبقه کارگر و توده ی کارگران را کم کند تا به آنجایی که اینها هر دو در یک تشکل واحد متشکل بشوند . ضمن اینکه منکر نقش پیشرو کمونیست ها هم نبود .

می خواهم بگویم که ازدل سرمایه داری دولتی، آنچه که در شوروی پیش آمد در حیات استالین به اوج انحراف خودش رسید و در واقع تمایلات بورژوازی صنعتی روسیه خودش را بصورت سرمایه داری دولتی نشان داد که بهر حال شوروی بصورت یک قدرت سرمایه داری بزرگ در آمد . بتدریج از آنچه که سوسیالیسم نامیده می شد دور شد و در دهه هشتاد و نود قرن بیستم آن امپراتوری بزرگ از درون منفجر شد و از هم پاشید . الان به قهقرا رفته و شرایط اش از نظر سرمایه داری کشور های غربی هم بنظر من عقب تر است .

**برابری :** حال که بحث طبقه پیش آمد، اجازه بدهید این سنوال را بکنیم : در هر حال حکومت کارگری، حکومت اکثریت جامعه هست . با توجه باین نکته و از آنجا که در مسیر تحولات تاریخی شاهد کاهش کارگران صنعتی هستیم و شاهد افزایش بخش خدمات، خود تعریف طبقه در این شرایط موضوع مهمی می شود . با توجه باینکه ما هنوز می خواهیم باین مساله وفا دار باشیم که حکومت کارگری، حکومت اکثریت جامعه بر اکثریت جامعه خواهد بود . شما فکر می کنید در تعریف طبقه کارگر و با توجه باینکه در زمان مارکس معطوف به کارگران صنعتی بود، امروز ما باید چه دقتی بکنیم و چگونه برداشت خودمان را از مفهوم طبقه دقیق تر کنیم؟

**حکیمی :** ببینید! قبل از اینکه باین سنوال شما جواب بدهم، دو نکته را لازم است اشاره کنم : یکی اینکه در برخورد با نظریات مارکس هر چه با وی بعنوان یک انسان معمولی برخورد بکنیم ، کمک بیشتری به خود اوو کسانیکه خودشان را پیرو او می دانند، کرده ایم . منظورم اینست که از مارکس یک پیغمبر و یک پیشگو درست نکنیم ، چیزی که خود او اساساً مخالف اش بود . او در چندین جا و وقتی که پی می برد اشتباهی کرده ، خودش بصراحت می گفت که نظر ما در مورد فلان مساله اشتباه بود . مثلاً در مورد انقلابهای 1848 بصراحت می گوید که ما فکر می کردیم که اوضاع رو به اعتلاء است در حالیکه رو به فرونشستن بود و ما اشتباه می کردیم . نکته دیگر اینکه در مورد مارکس بنظر من بیش از آنکه از راست آشکار بورژوازی لطمه خورده باشد، از کسانای لطمه خورده است که تحت نام او اتفاقاً سنگ او را بسینه زده اند . اینرا بخصوص در رابطه با سنوال شما مطرح می کنم ، برای اینکه آن چیزی که بعنوان نظریه ی طبقه در مارکس مطرح شد اساساً نظریه مارکس نبود و نیست .

مارکس هیچوقت بخش خدمات را از طبقه کارگر جدا ندانسته . درست باین دلیل که او کارگر غیر مولد را جزء لاینفکی از طبقه کارگر می دانست . و اساساً یکی از " پلمیک" هایش با آدام اسمیت " بر سر همین مساله بود " که آدام اسمیت " کارگر غیر مولد ، یعنی کارگر خدمات راجزو کارگران نمی دانست و فقط کسی را که مستقیماً ارزش اضافی تولید می کند، کارگر می دانست در حالیکه مارکس بصراحت با آن مخالفت می کرد و کارگر غیر مولد را هم جزئی از طبقه ی کارگر می دانست . یعنی از نظر مارکس کارگر غیر مولد هم بطور غیر مستقیم در تولید ارزش اضافی نقش دارد به این معنا که وقتی کالایی تولید می شود تا موقعی که آن کالا به مصرف کننده برسد و در واقع ارزش اضافی آن متحقق شود ، مسیری را طی می کند و از جمله کارگر خدمات یکی از پله هائیکه باعث تحقق این ارزش اضافی می شود . مثلاً کالای الف - که درکارخانه الف- تولید می شود ، وقتی ببازار می آید و تا بدست مصرف

## راز بقا در 60 سالگی اسرائیل



تداوم ستم، راز ماندگاری مقاومت: کودکان هیرون در ویرانه های خانه شان که تازه زیر بولدوزر اسرائیل رفته است.

روشنگری. هفته نامه اکونومیست در 60 سالگی تاسیس اسرائیل مقاله ای دارد تحت عنوان " فلسطینی های آواره". مقاله راز ماندگاری مقاومت را به خوبی نشان میدهد. گزارش کوتاه شده ای از این مقاله را میخوانید.

\*\*\*

مقاله با توصیفی از وضعیت پناهندگان فلسطینی در اردوگاه نهرالبارد واقع در شمال لبنان بعد از تهاجم سال گذشته شروع میشود.

[ فجایع مخوفی که بر پناهندگان غیرنظامی در این تهاجم رفت اساسا به افکارعمومی گزارش نشد و نه فقط توسط رسانه های غربی. زیرا حتی احزاب اسلامی بویژه حزب الله لبنان مداخله و جانبداری از پناهندگان را به نفع خود نمی دیدند.]

اکنونمست نوشته است حدود 500 جهادی که به این اردوگاه آمدند فلسطینی نبودند، بیشتر آنها از عربستان سعودی، عراق، سوریه و دیگر کشورها آمده بودند و از دست فلسطینی های ساکن اردوگاه کارزبایی ساخته نبود، زیرا دولت لبنان هیچ مسوولیتی در رابطه با 12 اردوگاه پناهندگی فلسطینی خود برعهده نمیگردد و موسسات خود پناهندگان نیز بعد از سقوط سازمان آزادی بخش فلسطین (PLO) قدرتی ندارد. اما به هرحال خانه های همه پناهندگان زیر آتش سنگین ارتش لبنان با خاک یکسان شد و کلیه 20000 پناهنده ساکن آنها مجبور به ترک اردوگاه شدند.

حالا اردوگاه به آرامی بازسازی میشود و پناهندگان به خانه های کناره اردوگاه که کمتر آسیب دیده اند باز میگردند. صاحب قهوه خانه موقت که در جاده اصلی و مخروبه بساط خود رادویاره برپا کرده، یک تابلو رنگارنگ را برافراشته که روی آن نوشته است: " مالبارد رادویاره می سازیم و به فلسطین باز میگردیم."

اکنونمست در ادامه می نویسد مرکز البارد کاملا ویران شده است. یاسرالحاجی یک مهندس 27 ساله که خانواده اش از سفد واقع در شمال فلسطین (اکنون بخشی از اسرائیل) آمده اند، و داشت به دوستش کمک میکرد تا تل های خاک اتاق نشیمن بدون دیوار او را با بیل کنار بزند، تنفسی می گیرد و به دهها ستون سیمانی کج و مخروبه اشاره میکند. ساختمان چهار طبقه تمام هستی خاندان او از جمله مغازه بقالی شان را تشکیل میداد: میوه 60 سال مبارزه در تبعید. او با لحنی خشک میگوید: " این است nakba، نکتبت، برای نسل من."

اکنونمست در ادامه می نویسد 10 میلیونی فلسطینی جهان، که 70 درصد آنها پناهنده یا نسل بدی آنها هستند، در این احساس تلخ با حاجی

کننده برسد پروسه ای طی می کند و آن کارگر خدمات و آن فروشنده فروشگاه تا آنرا بدست مصرف کننده نهد، پروسه ارزش اضافی تحقق پیدا نمی کند. مثال خیلی بارزترش کارگر حمل و نقل است، اگر کارگر حمل و نقل کالا را از آن کارخانه ای که تولید شده تا جایی که باید بدست مصرف کننده برسد حمل نکند این پروسه متحقق نمی شود.

بنابراین کارگر خدمات از نظر مارکس جز جدائی ناپذیری از طبقه ی کارگر است که بطور غیر مستقیم در تحقق و انباشت سرمایه نقش دارد. به آمار هم که نگاه بکنید می بینید که اتفاقاً آمار شاغلین در بخش خدمات از بخش صنعت بیشتر است و این هیچ مغایرتی با نظریه ی مارکس ندارد. این مغایرت از آنجا شروع شد که یک عده ای آمدند و گفتند که پرولتاریا ی مورد نظر مارکس صرفاً کارگر مولد صنعتی است. بنابراین وقتی که آمارها همه نشان میدهد که بخش خدمات بهر حال در صد بالائی از شاغلین را تشکیل می دهد در حالیکه صنعت و کشاورزی کمتر از آنست - مثلاً در ایران 45% شاغلین در بخش خدمات هستند، 30% در بخش صنعت و 25% در بخش کشاورزی - از نظر مارکس جزء جدائی ناپذیری از طبقه کارگر است و آن نظریه ای که آمد و گفت که کارگر از نظر مارکس صرفاً کارگر مولد است، اتفاقاً نظر مارکس نبود و یک نوع انحرافی از نظریه مارکس بود. و این گزک بدست جناح راست بورژوازی داد که بیاید و بگوید که نظریه ی مارکس الان نادرست از آب در آمده باین دلیل که مدام کارگر صنعتی آب رفته و بخش خدمات بیشتر شده است.

می خواهم بگویم که آن چیزی که به مارکس نسبت داده شده واقعتی ندارد. اسناد و شواهدی از مارکس و بویژه درجلد چهارم " کاپیتال" تحت عنوان نظریه های ارزش اضافی منتشر شده، پلمیک هایش با " آدم اسمیت" همه گواه اینست که از نظر مارکس مارگر غیر مولد یا خدمات جزئی از طبقه کارگر است. بنابراین اینکه الان گویا خدمات بیشتر شده و کارگر صنعتی کمتر شده و این نقیض است درمورد نظریه مارکس، من اینرا درست نمی دانم.

**برابری:** آقای محسن حکیمی! در پایان گفتگو سنوال دیگری را با شما در میان می گذاریم: عده ای مطرح می کنند که در هر حال سوسیالیسم یک " اتویی" است و یک آرمان شهری بیش نیست. اگر سوسیالیسم شدنی هست، از نظر شما چگونه این امر تحقق پیدا خواهد کرد؟ در ضمن مشخصات این سوسیالیسم از نظر شما چیست و چه ویژگیهایی را دارد؟ و در عین حال ما از چه تعاریف و اشکالی از آن بایستی پرهیز کنیم و آنرا به آیندگان و سازندگان واگذار کنیم که سوسیالیسم را بنا خواهند کرد؟

**حکیمی:** ببینید! سوسیالیسم " اتوییک" جریانی بود که با آمدن مارکس به عرضه ی این نظریه به نقد کشیده شد. بنابراین آنچه که مارکس مطرح کرد اتفاقاً معطوف بود بیک واقعیتی و جنبشی که آن هم جنبش طبقه ی کارگر است و مارکس اشاره به آن جنبش می کرد و سوسیالیسم را مطرح می کرد. و بنابراین تا آن جنبش وجود دارد، بنظر من سوسیالیسم هم وجود دارد. یعنی آن امر مادی ای که الان وجود دارد و روز بروز هم به دلیل شدت استثمار و توحش سرمایه داری برجسته تر می شود، ما با طبقه ی کارگری مواجه هستیم که در شش گوشه ی جهان فریاد می کشد و خواهان دنیای دیگریست، دنیایی که در آن استثمار نباشد. بنابراین تا زمانیکه کارگر هست و استثمار هست ضد استثمار هم که لغو آن و بویژه لغو کار مزدی هست، وجود خواهد داشت.

آن ویژگی ای که شما فرمودید که باید برای سوسیالیستی که بعد صد و بیست و پنج سال از مرگ مارکس وجود دارد بشمریم، بنظر من باید تحت عنوان سوسیالیسم لغو کارمزدی از آن نام برد. یعنی اینکه در پرتو آن تجربه ای که شد و در واقع سرمایه داری دولتی آمد خودش را بعنوان سوسیالیسم جا زد، الان نقد آن باینجا می رسد که سوسیالیسم الزماً بایستی به الغاء کارمزدی برسد تا به آن سرنوشت دچار نشود. بهر حال و همانطور که اشاره کردم، آنچه که در شوروی اتفاق افتاد باینصورت بود که کارمزدی از میان نرفت و فقط جای سرمایه دار خصوصی با سرمایه دار دولتی عوض شد و در واقع مالکیت دولتی بوجود آمد. در حالیکه در نظریه مارکس آنچه که باید در مقابل سرمایه داری خصوصی بوجود بیاید، مالکیت اجتماعی است نه مالکیت دولتی. اینها همه بهر حال زنوس آن تقدیست که باید در مورد شوروی صورت بگیرد. در واقع آن چیزی که در آینده باید شکل بگیرد بر مبنای این تجربه و نقد شوروی باید انجام گیرد.

**برابری:** آقای محسن حکیمی از شما بسیار سپاسگزارم.

.....



سهیم اند. خلق های دیگر هم از تراژدی های عظیم رنج برده اند، ولی رنج فلسطینی نه تنها پایان نمی یابد، بلکه به شیوه وحشتناکی خود را تکرار میکند. بدتر اینکه تحت تاثیر آن، سیاست منطقه و وری آن مسموم شده است. در نظرسنجی های 6 سال گذشته سه چهارم اعراب مداوما فلسطین را در میان اولویت های خود قرار داده اند.

به عبارت دیگر از سال 1948 تاکنون چیز زیادی تغییر نکرده است. در آن زمان فشار پانین، پنج حکومت عرب را مجبور کرد علیرغم بی میلی خود نیروهایی را برای جلوگیری از تشکیل دولت اسرائیل بفرستند. در جنگی که به دنبال آمد، حدود 750000 نفر از مناطقی رانده شدند که به دولت یهود تبدیل شد. سربازان از بازگشت آنها به خانه های شان جلوگیری نموده و بطور سیستماتیک 531 روستای آباء و اجدادی آنها را ویران کردند. این را فلسطینی ها " نکبت " nakba میخوانند. در جنگ 6 روزه ژوئن 1967، بیست و دو درصد باقیمانده فلسطین تاریخی، تحت حکومت اسرائیل در آمد و 250000 فلسطینی دیگر آواره شدند.

در تبعید، فلسطینی ها مورد آزار، حمله و تعقیب قرار گرفتند. مبارزان سازمان آزادی بخش (PLO) بعد از خیزش 1970 مجبور به فرار به اردن شدند. مسیحیان لبنان اردوگاه های تل زعفر و قرنطیه را در سال های 70 ویران کرده و فلسطینی ها را در صبرا و شتیلا قتل عام کردند. اسرائیل در همان سال، سازمان آزادی بخش فلسطین را در بیروت تحت محاصره نظامی قرار داد و رهبران آن را به تبعید دوباره در تونس فرستاد. سوری ها در سال 1984 در تریپولی همین کار را کردند. کویت در سال 1991، 300000 فلسطینی را به خاطر آنکه رهبران ابلهانه از حمله صدام به کویت دفاع کرده بود، بیرون کرده و به امارات خلیج فرستاد. معمر قذافی در سال های 90 هزاران تن از آنها را به جرم امضای قرارداد صلح با اسرائیل در اسلو تحت تعقیب قرار داد و بیرون کرد. از زمان حمله به عراق در 2003 تقریباً تمام 20000 فلسطینی ساکن این کشور را به سوی مرزها راندند و هنوز بسیاری از آنها در اردوگاه های خاکی کویر در پریشانی زندگی میکنند.

اینکه فلسطینی ها علیرغم اینهمه مصیبت احساس ملت بودن را حفظ کرده اند، گواهی بر استقامت آنهاست. با وجود این موانع بر سر راه یک پارچگی آنها امروز بیش از همیشه است.

اکونومیست این موانع را نام می برد: حدود 5 میلیون آنها در فلسطین تاریخی زیر کنترل اسرائیل زندگی میکنند. در ساحل غربی اسرائیل با ساختن شهرک های اشغالی و پایگاه های نظامی حدود 40 درصد خاک را تصرف کرده است. در واکنش به انتفاضه سال 2000، اسرائیل با برپا کردن دیوارها و ایستگاه های نگهبانی در این مناطق، 2.5 میلیون فلسطینی را بر دهها جزیره محصور از هم جدا کرده است. از ژوئن گذشته که حماس کنترل غزه را به دست گرفت، 1.5 میلیون ساکن غزه در یک نوار 146 مایل مربعی زندانی شده و با کمک غذایی قطره چکانی سازمان های بین المللی خود را زنده نگه میدارند. 1.1 میلیون فلسطینی ساکن اسرائیل وضع بهتری دارند ولی از نظر اقتصادی و قانونی مورد تبعیض قرار میگیرند. با توجه به تبعیض هایی که علیه آنها روا میشود جای تعجب ندارد که نظرسنجی ها نشان میدهد 62 درصد آنها در این وحشت به سر می برند که اسرائیل سرانجام آنها را بیرون خواهد راند.

اکونومیست در ادامه تصویری از آوارگان و تبعیدیان فلسطینی در خارج از سرزمین های اشغال شده از اردن تا آمریکا و السالوادور و شیلی و مشکلات اغلب آنها به خصوص در کشورهای عربی به دست میدهد و اضافه میکند فاصله ها و مرز ها تنها عواملی نیستند که فلسطینی ها را از هم جدا میکنند. مذهب، رشد فزاینده شکاف بین بخش های فقیر و ثروتمند، اختلافات سیاسی و سرانجام تفاوت پناهنده ها و غیرپناهنده ها را نیز باید به این عوامل اضافه کرد.

#### دفاع از هویت ملی، برای مقابله با ستم

در ادامه مقاله اکونومیست آمده است آژانس امداد سازمان ملل UNRWA مسنولیت تامین رفاه 4.5 میلیون پناهنده فلسطینی در خاورمیانه را برعهده دارد. حدود نیمی از فلسطینی هایی که در قلمروهای اشغال شده، از جمله در غزه، زندگی میکنند پناهنده هستند. یک چهارم اسرائیلی های فلسطینی نیز مسکن اصلی شان را از دست داده اند.

در ادامه مقاله آمده است پناهندگی شورمندانه به فلسطینی بودن خود افتخار میکنند، حتی ثروتمندان و افراد موفق آنها به شدت پیوند خود را با هویت خود حفظ میکنند. آنها ممکن است ویلاهای بزرگ بخرند، ولی اغلب جای آن را کنار اردوگاه هانتخاب میکنند.

20000 پناهنده ساکن اردوگاه Balata در حاشیه شمالی شهر نابولوس در ساحل غربی، هنوز با همان لهجه روستای شان صحبت میکنند که

اکنون به اسرائیل تبدیل شده است، حتی نسل دوم و سوم پناهندگان اولیه هم از این امر مستثنی نیستند. وقتی UNRWA بعد از اینکه بخشی از اردوگاه با بولدورهای اسرائیل با خاک یکسان شد، به آنها پیشنهاد داد زمینی خریده و آنها را در کنار اردوگاه چنین اسکان دهد، این پیشنهاد را رد کردند. به همین ترتیب ساکنین بی خانمان شده ی نهرالبارد در تلاش هستند تا وقتی اردوگاه شان بازسازی شود، براساس ساختار روستای اصلی زادگاه شان جلیله ناحیه بندی و نامگذاری شود.

در امان پایتخت اردن، فلسطینی های اغلب سکولار و ثروتمند که در بالای تپه ها زندگی میکنند از بخش مذهبی و محافظه کار جمعیت که خانه های آنها فشرده به هم در شیب تپه ها قرار دارد، اجتناب میکنند و ساکنین ساحل غربی هنوز از خاطره هجوم غزه ای های جویای کار در سال های 90 احساس اشمناز میکنند. سنتا این بیشتر فلسطینی های مرفه مسیحی هستند که بیست و دو درصد دارند و به مهاجرت دارند و به اقلیت ناچیزی تبدیل شده اند که با تقویت اسلام گرایان تند رو مورد تعقیب هم قرار میگیرند.

#### اسلو، اشتباه بزرگ عرفات و منشاء اصلی صعود حماس

اکونومیست آنگاه سخنان کلدن مایر را یادآوری میکند که در 1968 گفته بود: " چیزی به نام مردم فلسطین وجود ندارد " و سپس اضافه میکند حالا تاریخ نویسان صاحب اعتبار قبول میکنند آغاز شکل گیری ملت فلسطین به قرن 19 برمیگردد. با وجود این هنگام وقوع " نکبت " احساس ملی فلسطینی ها رفیق تر بود از احساس ملی یهودیان در دوهزاره ی قبل، هنگامی که یهودیان سنن غلیظ مذهبی و سده هاداره خود توسط قوانین شریعت را در خروجین داشتند.

اکونومیست راز ماندگاری مقاومت فلسطینی ها را چنین شرح میدهد: این سرگذشت سلب مالکیت و آرزوی بازگشت به خانه است که بخش های مختلف فلسطینی ها را به هم پیوند میدهد. نقش تاریخ در این رابطه کمتر است.

در ادامه مقاله اکونومیست میخوانیم به یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش و بزرگ ترین شاخه اش یعنی حزب سکولار فتح، در فاصله سال های 1969 و 2004، " علیرغم همه نقابش این اعتبار را باید داد " که هویت شکننده فلسطینی ها را حفظ و تقویت کرد. و او در حالی موفق به این کار شد که آرزوی های فلسطینی ها را به طرف صلح با اسرائیل بر پایه مفهومی امکان پذیر سوق داد. این به معنای تحول از اشتیاق در زمینه ای ملموس یعنی بازگشت به همه سرزمین های از دست رفته به یک وعده انتزاعی، یعنی تشکیل یک دولت ملی در قطعه زمینی بسیار کوچک تر بود.

اما یاسر عرفات در 1993 قرارداد اسلو را امضا کرد، کاری که امروز بیشتر فلسطینی ها اشتباه میدانند، زیرا این قرارداد هیچ وعده قابل اعتمادی برای تشکیل یک دولت فلسطینی در ازای به رسمیت شناختن اسرائیل نمیداد و سرانجام نیز در سال 2000 در کمپ دیوید به شکست انجامید.

اکونومیست در ادامه مینویسد بسیاری از فلسطینی های مستاصل از جنگ، به یک پاسپورت و جایی که بتوان آن وطن خواند قانع بودند، ولی برای فلسطینی های فقیرتر، اسلو به معنای فروختن فلسطین بود. در حالیکه ساختن شهرک های اشغالی در ساحل غربی رو به گسترش میگذاشت، و نهاد جدیدی که تحت عنوان Authority Palestinian تشکیل شده بود بیش از پیش در فساد غوطه ور میشد، و مذاکرات هم شکست خورده و به خونریزی منجر شد، شمار بیشتری از فلسطینی ها از زیر پرچم عرفات خارج شدند و به حماس روی آوردند.

اکونومیست در ادامه به رشد حماس می پردازد: تشکیل آن در سال 1987، فاصله گرفتن از مواضع سلفش اخوان المسلمین مصر و کنار آمدن تدریجی با ایده صلح با اسرائیل، تقویت پایه هایش در میان مردم از طریق ارائه کار اجتماعی و شهرت به درستکاری و عدم پذیرش روندهای ریاکارانه صلح به نفع اسرائیل، پیروزی در انتخابات پارلمانی 2006، بهره برداری از نفرت مردم از الفتح به خاطر تحت الحمایه آمریکا شدن، و به دست گرفتن کنترل غزه در یک اقدام پیشگیرانه در تابستان گذشته و مقاومت در برابر فشار اسرائیل.

وحشت از پایان یافتن امید به راه حل دو دولت و برخی قطعنامه های سازمان ملل که رسماً غیر معتبر محسوب میشوند.

اکونومیست نتیجه کلی این اوضاع را با ذکر ارقام یک نظر سنجی که در فوریه امسال به عمل آمد، نشان میدهد: در گزینش مردم برای مقام ریاست جمهوری برای اولین بار محبوبیت اسماعیل هاتیه بر محمود عباس پیشی گرفت. به نوشته اکونومیست، 4700 کشته بعد از انتفاضه دوم و فلاکت بیشتر صد هزار نفر دیگر، موضع مردم نسبت به اسرائیل را سخت تر کرده است. شمار فزاینده ای از فلسطینی ها اکنون معتقدند

## ادعائنامه ما علیه سرمایه داری

**\*\* سرمایه داری در طول قرن ها تغییرات زیادی کرده است، اما اساس آن که مالکیت خصوصی و تعقیب سود است، عوض نشده و تکامل آن بر همین اساس صورت گرفته است. سرمایه داری هر چه بیشتر دوام آورده، ثروت و امکانات بیشتری در دست اقلیت کوچکتری از سرمایه داران انباشته شده و زندگی و سرنوشت اکثریت هر چه عظیم تری از جمعیت، به افزایش باز هم بیشتر سرمایه در دست اقلیتی، وابسته شده است. سرمایه های بزرگ، سرمایه های کوچکتر را بلعیده اند و قوی ترین سرمایه داران، بزرگترین رشته های تولید، تجاری و مالی را به انحصار خود در آورده و امپریالیسم، یعنی امپراتوری سرمایه بر جهان را بوجود آورده اند. انحصارات امپریالیستی در رقابت بین خود بر سر تصاحب بیشترین بازارهای دنیا، جهان را با نسلها و ثروت هایش، دو بار، در کوره جنگی علم گیر به خاکستر تبدیل کرده اند. از دل این خاکسترها غول های هزارپای بمراتب عظیم تری سر بر آورده اند، که هر یک به تنهایی انحصار مرکب چندین رشته تولیدی، تجاری و مالی را قبضه کرده اند. اما حرص سود و افزایش باز هم بیشتر سرمایه، با تبدیل شدن به قدرت انحصاری یک کشور سیراب نشده، و از بهم پیوستن انحصارات کشورهای مختلف، انحصارات فراملیتی بوجود آمدند که رقابت و کشمکش در بین آنها برای بلعیدن یکدیگر هنوز ادامه دارد.**

**\*\* سرمایه داری علیرغم آنکه مناسبات و قید و بندهای اجتماعی وابسته به آنرا از هم گسست، تا بتواند همه انسان ها را صرفنظر از جنس، نژاد و ملیت آنها، بصورت کالا به بازار آورد، اما، ولع سیری ناپذیر سرمایه برای کسب سود و افزایش خود، سرمایه را بر آن داشت که تبعیض جنسی و کهنتری زن را بمتابیه عوامل کاهش ارزش نیروی کار و افزایش سود، بازسازی کند. مناسبات خانوادگی را بر اساس مناسبات پولی، به نفع سرمایه سازماندهی نماید، جنسیت را در خدمت کسب سود قرار دهد و برای کاهش مخارج دولت سرمایه دار در مقابل برنامه های رفع تبعیض جنسی مقاومت کند. علاوه بر آن سرمایه داری جهانی در جهت منافع خود با عقب مانده ترین حکومت های ماقبل سرمایه داری و قوانین ضد زن آنها سازش کرده است. در مجموع با تغییرات ساختاری در ترکیب نیروی کار در دهه های اخیر و بهره برداری سرمایه داری از تداوم تبعیض جنسی در ساختار های سیاسی و اجتماعی، اکنون تبعیض جنسی و کهنتری زن در ساختار های درون سرمایه داری تعبیه شده است. بطوریکه برای مبارزه همه جانبه و زود اثر با مردسالاری، دیگر نمیتوان تنها بر برابری صوری در قانون اکتفا کرد. بلکه باید با سرمایه داری درگیر شد.**

**\*\* انحصارات فراملیتی، حوزه های اصلی علوم، تحقیقات، تکنولوژی جدید و بخش اعظم مالی جهان را - یعنی کلید اقتصاد جهان و شریان تمام بشریت را - در دست گرفته اند. انحصارات فراملیتی که تعدادشان بسیار اندک است، سلاطین خود کامة و بلکه خدایاتی قادر مطلق هستند که مرگ و زندگی و مقدرات نوع بشر و حتی طبیعت را در دستان خود گرفته اند و دنیا را از نهاتگاه خود، به هر سویی که سودشان ایجاب میکند میرانند، بی آنکه به هیچ قدرتی حساب پس دهند، یا هیچ قانونی، هیچ ملتی و هیچ دولتی در جهان امکان کنترل آنها را داشته باشد. برگرفته از برنامه سازمان راه کارگر**

اسرائیل طوری در ساحل غربی رخنه کرده است که دیگر راه حل دو دولت از دست رفته است. حدود یک چهارم فلسطینی ها اکنون طرفدار یک دولت دو ملیتی با حقوق برابر برای همه شهروندان هستند، چیزی که یهودیان اسرائیلی هرگز حاضر به پذیرش آن نیستند. این امر هم موضع حماس را در برابر فتح تقویت میکند.

حالا صدای ناراضایی از درون فتح نیز به گوش میرسد که برعباس فشار می آورد موضع خود را در مذاکرات سخت تر کند. شامی شامی نماینده وابسته به فتح در پارلمان از اردوگاه پناهندگی جنین میگوید: " اگر آقای عباس با هر چیزی موافقت کند بدون اینکه حق بازگشت پناهندگان را بگیرد، انوقت یک انتفاضه پناهندگان روی خواهد داد."

در عمل آقای شامی یک فرمول آشنا را توصیه میکند: مناقشه باید در انطاق با قطعنامه 194 مجمع عمومی سازمان ملل در سال 1948 حل شود. این قطعنامه اعلام میکرد: " پناهندگانی که میخواهند به خانه خود برگردند و با همسایگان خود در صلح زندگی کنند، باید در سریع ترین وقت ممکن اجازه این کار را پیدا کنند." و قطعنامه خواهان جبران خسارت به بقیه بود.

اکونومیست در ادامه مینویسد بزرگ ترین نظرسنجی در مورد گزینه بازگشت در سال 2003 توسط یکی از معتبرترین موسسات نظرات سنجی فلسطینی، خلیل شکاک، به عمل آمد. او از پناهندگان ساحل غربی، غزه، اردن و لبنان پرسید در میان این گزینه ها کدام را انتخاب میکنند: رفتن به اسرائیل، یا ماندن در چارچوب یک دولت فلسطینی، یا اخذ حق شهروندی در نقطه ای دیگر. آنتهایی که به اسرائیل نروند، خسارت دریافت میکنند.

در مجموع 10 درصد گفتند میخواهند به اسرائیل بروند ( در لبنان این رقم 23 درصد و در اردن 5 درصد بود). برخی نظر سنجی شکاک را زیر سوال برده اند، بخشا به این علت که او این شرط را اضافه کرده بود که بازگشت محدود به سهمیه مورد قبول اسرائیل خواهد بود که در عمل عدد ناچیزی خواهد بود: اعداد غیررسمی به رقمی حدود 10000 در سال اشاره میکنند که برابر است با نیمی از ارقام مهاجرت سالانه یهودیان به اسرائیل. اگر شانس معقولی برای بازگشت وجود داشته باشد، عده بیشتری خواهان بازگشت به اسرائیل خواهند بود.

اکونومیست ادامه میدهد اما حتی در صورت قبول ارقام شکاک، نظرسنجی ها نشان میدهد برای بیشتر فلسطینی ها به رسمیت شناختن " حق " قانونی آنها مهم تر از " بازگشت " فیزیکی است. به گفته عباس شیبلیک بنیانگذار SHAML گنج یک مرکز پژوهشی در رام الله است: " اگر ما نتوانیم حق بازگشت را به دست آوریم، به این معناست که روایت اسرائیل از تاریخ را پذیرفته ایم."

### چه کسی منبع پرداخت خسارت را تامین میکند؟

اکونومیست سپس به نکته دیگری اشاره میکند: احتمالاً پرداخت خسارت هم مثل خود وعده دولت، توخالی است.

اکونومیست می نویسد خود پرداختن خسارت نیز مایع کمی نیست. گروه محور Aix Group که یک تیم پژوهشی اسرائیلی - فلسطینی - فرانسوی است، تخمین میزند رقم عادلانه برای جبران و رسیدگی به 4.5 میلیون پناهنده ی رسماً ثبت شده بین 55 و 85 میلیارد دلار خواهد شد. اکونومیست در ادامه به شرایط بسیار دشوار کنونی می پردازد که در آن نه فقط مساله پناهندگان بلکه حتی توافقی قابل قبول در مورد خود سرزمین راه درازی در پیش دارد. اکونومیست معتقد است محمود عباس که فقط بخشی از دولت را، آن هم بطور خیلی متزلزل، در دست دارد، در موقعیتی نیست که بتواند تقاضاهای اسرائیل در مورد قرار داد صلح به اجرا در آورد. اهود المرت نیز اگر از یک اینج بگذرد، آتش غضب راست ها را شعله ور میکند.

اکونومیست آنگاه مضمون تھی مذاکرات کنونی را چنین بازتاب میدهد: هردو طرف حالا روی چیزی مذاکره میکنند که اسرائیل هم اکنون آن را از " مذاکره روی صلح نهایی " که در آنپلیس روی میز قرار داشت، به مذاکره روی " چارچوب توافقات " تقلیل داده است.

اکونومیست درانتها چیزی را موفقیت میخواند که اندکی پیش در رابطه با قرارداد اسلو مشابه آن را از قول فلسطینی ها اشتباه بزرگ عرفات خوانده بود، تازه آن را نیز غیرمحمتمل میدانند: چشم انداز بد است. ولی اگر، علیرغم همه انتظارات، آنها به توافقی دست یابند، مثلاً مقدار زمینی که اسرائیل حاضر است در ساحل غربی و غزه رها کند، حتی بدون این که مرزها را به دقت مشخص نماید، این میتواند سالروز غم انگیز 60 سال " نکبت " را به جشن تبدیل کند. برگرفته از سایت روشنگری

## تار تنها

صادق افروز

مهدی اصلا معنی جوانی را نفهمید. برای خیلی از نوجوانان 14-15 ساله که در اوایل دهه 1360 برادران و خواهرانشان توسط جمهوری اسلامی اعدام شدند وضع بهمین منوال بود. پاسداران این نسل باقی مانده را بسیار خطرناک می دانستند. "شاید براه برادرش برود" این را پاسدار بازجویی می گفت که هر دو هفته یکبار در بازداشت گاه به او سیلی می زد و گوشزد می کرد که مبادا خطا کند و قدم در راه برادر بگذارد. برای مهدی اما جز خاطره ای مبهم و حرف های این و آن و کمی افسانه از برادر چیزی به جا نمانده بود. شنیده بود که برادرش منصور به کارگران ذوب آهن اصفهان، اقتصاد و فلسفه و مانیفست مارکس و دولت و انقلاب لنین را آموزش می داده است. این ها را بیشتر عمه اش با آب و تاب می گفت که علاقه خاصی به منصور داشت. پدر و مادر، اما مذهبی بودند و کمتر حرف می زدند. پدر ترجیح می داد بعنوان مخلص آل عبا و عاشق امام حسین در محل شناخته شود؛ که در تاسوعا و عاشورا برای عزاداران حسینی چای و شربت می ریزد تا اینکه پدر کمونیست تیر باران شده ای باشد که به کارگران ذوب آهن فلسفه ماتریالیستی می آموخته و آنها را به شورش وا می داشته است. عمه، اما هر وقت از منصور حرف می زد از انسانیت و صداقت و شخصیت والای او می گفت و در حالیکه اشک در چشمانش بود از او یاد می کرد.

و در همین حال رفتن به بازجویی و سیلی خوردن و دشنام شنیدن و چون گوسفند نیچ شده از قیان آویزان شدن ادامه داشت. این شکنجه آنقدر ادامه داشت تا وقتی که مهدی خود را در چنگال اعتیاد دید. پاسداران وقتی فهمیدند مسئله اعتیادش جدی است و جا بجای سوزن در دستانش دیده می شود رهاش کردند. خیالشان راحت شد. "آدم معتاد که خطری ندارد" شایع بود که پاسداران خودشان معتادش کرده اند. ما که نفهمیدیم؛ شاید هم راست باشد.

همه فامیل سعی می کردند مهدی را کمک کنند تا از شر اعتیاد خلاص شود. پدر همچنان ساکت بود. نمی توانست بفهمد آنچه می گذرد یک کابوس است یا زندگی واقعی است. پسر بزرگش را که اعدام کرده اند، دودخترش که از کشور گریخته اند و حالا این پسر باقی مانده دارد اینطوری خودش را نابود می کند. عمه، اما این در و آن در میزد تا او را از اعتیاد خلاص کند. همین عمه بود که سرانجام فهمید مهدی با توجه به علاقه ای که به موسیقی دارد می تواند به جای پناه بردن به افیون با کشیدن پنجه هایش بر سیم های تار خود را بیان کند. و از آن همه فشار که درونش را مثل خوره می خورد خلاص سازد. شاید هیچکس به اندازه عمه، مهدی را درک نمی کرد. مهدی که اجازه نداشت درسش را تمام کند و دیپلم بگیرد و یا حتی به سربازی برود؛ چاره ای جز کار در کارگاه های کوچک نداشت. مدتی در کارگاه ریخته گری و بعد تراشکاری کار می کرد و بعد لوله کش شد. شب ها پس از کار تار را برمی داشت و کنار درخت کهنی که قدمتش را به دوران شاه عباس تخمین می زدند می نشست و با زخمه بر سیم های تار می کشید. می گویند صدای تار شبیه به صدای ضجه است؛ بیان نوعی درد است؛ مویه زنان است؛ ناله زنان و کودکانی است که شوهر و پدرانیشان را در جنگ از دست داده اند. تار مهدی همین صدا را می داد. درد استخوان های صورت و فک و تیر کشیدن دندان ها به خاطر سیلی های پاسداران و شانه از جادر آمده پس از قیانی طولانی و بعد مکث و سکون بین نت ها که جای خالی برادر را به یاد می آورد. کم کم بین اهالی محل جا افتاد که تار مهدی صفای دیگری دارد. هر شب خانه یکی از دوستان بود. دوران تلخ زندگی انگار تمام شده بود. پاسداران بعد از اعتیاد رهاش کرده بودند. و حالا خودش از شر اعتیاد خلاص شده بود. عمه از همه خوشحال تر بود.

نمی دانم شاید درست باشد که می گویند بعضی ها بد شانسی به دنیا آمده اند. مهدی هم از آن دسته بود. درست هنگامی که همه چیز می رفت درست شود اتفاق وحشتناکی افتاد. وقتی شنیدیم به رئیس گفتیم باید بروم. هرچه پرسید چه شده گفتیم بعدا می گویم. خیابان بند آمده بود. جمعیت زیادی از احجام کرده بودند. از لابلای جمعیت خودم را داخل کردم. مهدی پاهایش را دراز کرده بود و به کسی تکیه داده بود. لباس هایش خاکی و کثیف بودند. ولی لژ ظاهرش معلوم نبود چه اتفاقی افتاده است. بعد گفتند اتومبیل ب ام و سرمه ای رنگ به او کوبیده است. گویا دختر جوان راننده مشغول کورس با اتومبیل دیگری بوده است.

این روز ها دختران و پسران آقازاده ها و از ما بهتران با اتومبیل های 60-70 میلیون تومانی شان در خیابان های اصفهان کورس می گذارند و خدایی می کنند. ماشین آمبولانس هنوز نیامده بود. مهدی به سختی حرف می زد. می گفت: "داداشی این یکی دیگه خیلی محکم بود" منظورش ضربه اتومبیل بود. .... مهدی دو هفته ای در بیمارستان بود. پزشکان می گفتند از داخل خون ریزی کرده است. بدنش این ضربه آخری را دیگر نتوانست تحمل کند. اگر از کتک ها و شکنجه پاسداران و سوزن های افیون جان سالم بدر برده بود این آخری را دیگر نتوانست تاب بیاورد. عمه تار را آورده بود و کنار تختش گذاشته بود و التماس می کرد که عمه جان ما را تنها نگذار و دستی بر تار بکش. مهدی اما پس از دو هفته نه تنها عمه، بلکه همه دوستانش و تارش را هم تنها گذاشت. ضربه آخری را واقعا نمی شد تحمل کرد. آخر با ب ام و آخرین مدل بیابلی و با سرعت 100 کیلومتر در ساعت بکوبی بر مثنی پوست و استخوان که از شکنجه پاسدار و هیولای افیون جان سالم بدر برده است. در مراسم تشییع جنازه رفقاییش تابوت را حمل می کردند. عمه تار را بغل کرده بود و از پی جمعیت می آمد.

در میان اتوبه جمعیت عده ای از کارگران ذوب آهن هم دیده می شدند. زخمه ات ای دوست  
بر رگ این ساز  
چه زخمی زده است  
کاینگونه غریب می موید؟ \*

مه 2008

\* شعر نوا از مجموعه شعر های حمید رضا رحیمی

### ..... چهارمین روز اعتراضات کارگران هفت تپه در مقابل فرمانداری شوش

بنابیه گزارشات رسیده از شهرستان شوش نزدیک به 2000 نفر از کارگران نیشکر هفت تپه برای چهارمین روز متوالی مقابل فرمانداری این شهر دست به اعتراض و تجمع زدند. کارگران اعتراضات خود را از صبح امروز مجدداً آغاز کردند و هر لحظه بر تعداد آنها افزوده می شود همچنین از اقتدار مختلف جامعه به صفوف کارگران پیوستند و حمایت خود را از آنها اعلام کردند. کارگران همانند روزهای گذشته در حال شعار دادن هستند و خواهان برآورده شدن خواسته های خود هستند. شعارهایی که کارگران امروز سر می دادند عبارت بود از، معیشت و زندگی حق مسلم ماست/ کارگر هفت تپه ایم گرسنه ایم گرسنه / مسنول بی لیاقت استعفا/ پرونده سازی و احضار علیه کارگران را متوقف کنید/ مرگ بر شفیعی و مرگ بر زبیدار و شعارهای دیگر.

روز گذشته فرماندار و سایر کارگزاران شهر سعی داشتند که با وعده دادن اعتراضات کارگران را متوقف کنند آنها به کارگران وعده می دادند که در طی روزهای آینده اقداماتی خواهیم کرد و با این وعده ها قصد داشتند میان کارگران اختلاف و 2 دستگی ایجاد کنند. ولی کارگران با سر دادن شعارهایی مانند: ما وعده تو خالی نمی خواهیم ما حقوق معوقه را می خواهیم جلوی این حرکت تفرقه انگیز را گرفتند.

صبح امروز نیروها انتظامی تلاش کردند که از تجمع کارگران در مقابل فرمانداری جلوگیری نمایند که با مقاومت کارگران روبرو گردید و آنها به تحصن و اعتراض خود در مقابل فرمانداری ادامه دادند. در حال حاضر نیروی انتظامی کارگران را در محاصره خود دارند.

کارگران امروز یکبار دیگر تاکید کردند که تا رسیدن به خواسته های خود به تحصن و اعتراضات خود ادامه خواهند داد. آنها از کارگران شرکت ملی نفت و سایر کارگران ایران خواستار حمایت از خواسته های خود شدند. لازم به یاد آوری است که تعدادی از واحدهای صنعتی از کارگران نیشکر هفت تپه اعلام حمایت نمودند.

خواسته های کارگران اعصاب کننده نیشکر هفت تپه به قرار زیر می باشد:

پرداخت حقوق معوقه 2 ماه اخیر  
پایان دادن به پرونده سازیها و احضار فعالین کارگری به دادگاه انقلاب  
برکناری مدیر عامل شرکت یعقوب شفیعی و همچنین اعضای هیئت مدیره این شرکت برکناری رئیس حراست شرکت فردی بنام زبیداری که در سرکوب، جاسوسی و پرونده سازی علیه کارگران نقش مستقیم دارد  
فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران، از خواسته های کارگران نیشکر هفت تپه که خواهان حقوق معوقه خود و سایر خواسته ها هستند حمایت می کند و از سازمان جهانی کار خواستار حمایت از حقوق اولیه کارگران در ایران است.  
فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران

24 اردیبهشت 1387 برابر با 13 مه 2008

## برنامه (رئیس بانک استعلاجی آمریکا) زنگ خطر را به صدا در آورد

رایتر روپ - ترجمه کاوه آزادی  
رئیس بانک استعلاجی آمریکا: هر روز مستغلات بیشتری چوب  
حراج میخورند. بحران استقراری تهدید میکند،  
اقتصاد ایالات متحده روی به گل نشستن دارد ...

بحران مجدداً جدی است: در روز سه شنبه قیمت هر بشکه (هر بشکه  
159 لیتری) نفت سبک در بازار بورس نفت خام نیو یورک تقریباً  
121 دلار - بالا ترین قیمت جدید. در همان حال و همزمان قیمت های  
مواد غذایی افزایش میابد، ورشکستگی به همه جای جهان کشیده  
میشود. حتی قیمت های زمین در ایالات متحده آمریکا نمیخواهند به آسانی  
از سقوط روزانه باز ایستند. تا آنجا که، هر روز بر تعداد چوب حراج  
خوردن بر اموال کسانی که به بانکهای رهنی - آمریکا بدهکارند و  
نمی توانند بدهی هایشان را بپردازند، بیشتر میشود، باعث شده که بالا  
ترین رئیس بانک استعلاجی آمریکا زنگ خطر را بشدت به صدا در آورد  
دارد. به همین علت روز دو شنبه (به وقت محلی) از کنگره آمریکا  
دست یابی به چاره ای اساسی را تقاضا نموده.

در آمریکا در حال حاضر 18 میلیون خانه خالی وجود دارد و بعلت  
سقوط قیمت ها تقریباً قابل فروش نیستند و در نتیجه بی ارزش مانده اند  
بنابراین تا دیر و اقدامات علیه حراج، نه فقط مورد توجه وام دهندگان  
و وام گیرندگان است، بلکه مورد علاقه همگان نیز میباشد، اینرا بر  
نانکه در یک سخنرانی در دانشکده اقتصاد کلمبیا در نیو یورک اظهار  
داشت. به گفته رئیس بانک استقراری در آمریکا در سال گذشته حدود  
1,5 میلیون خانه به حراج گذاشته شده است، 53 درصد بیش از  
سال 2006. طبق جدید ترین اطلاعات در سال 2008 این روند سرعت  
بیشتری گرفته.

**برنامه** همچنین اظهار داشت؛ که شرایط بازار وام مسکن هر روز  
سخت تر میشود.

کسانی هستند که هنوز هم با خوش بینی های بی معنا خلاف **بورسیه** و  
رئیس بزرگترین بانک های آمریکا (که البته اغلبشان درآمد های هنگفتی  
به جیب میزنند) نظر دارند. همچنین، بعد از یک همه پرسی از 100 نفر  
گرداننده اقتصاد آمریکا در ایالات متحده، مدتهاست بر این باورند، که  
در واقع رشد اقتصاد در سه ماهه اول سال 2008 تقریباً زمین گیر شده و  
در سه ماهه دوم با رشد منفی روبرو خواهد بود. اما بعداً خواهد  
توانست دو باره خود را بالا بکشد. این کارشناسان برای تمامی امسال  
یک رشد یک در صدی، و برای سال 2009 یک رشد 2,1 درصدی را  
پیشبینی میکنند. با توجه به این شرایط سخت در هر صورت امید می رود  
، بلکه، اقتصاد آمریکا رو به بهبودی نهد.

به صورتی ناگهانی و غیر عادی بهره بانک های اعتباری آمریکا پایین  
آمده اند. ابتدا در هفته قبل بهره وام های اعتباری بانک مرکزی را تا  
حد دو در صد تنزل دادند - در صورتیکه که در حالت ورشکستگی  
رسمی، پانین تر از حد چهار درصد عملاً یک بهره منفی به حساب میاید.  
اخیراً بدنبال یک تحقیق که از طرف بانک استعلاجی آمریکا انجام یافته  
؛ عمدتاً مصرف کنندگان و سرمایه گذاران و وام دهندگان جانبی  
بانکها از محدودیت بازار وام شاکی اند. شرایط نسبت به سه ماهه  
گذشته بد تر و بد تر گشته، همانگونه که رئیس کل بانک استعلاجی  
میگوید. بیش از نصف سنوالات شونندگان این تحقیق بر این باورند که بر  
وام های شخصی ویا معاملاتی ملاحظاتی دقیقتر و بیشتری صورت گیرد.  
کنسرن های بزرگ سرمایه آمریکایی بدون آزدگی خاطر، در میان  
بانکهای استعلاجی بدنبال میلیاردها میکاوند. پرداخت حق بیمه برای  
هر جابجایی در چارچوب (برنامه های استعلاجی) و بیمه برای هر تسویه  
حسابی مدت هاست که به امور روزمره تبدیل گردیده اند. بعنوان  
تضمین، حتی بانک استعلاجی نیز (اوراق بها دار) را بعنوان ارزش  
اسمی بر میدارد. در همان حال اجازه نمیدهند آن ورق پاره های  
استقراری را در بازار بفروش برسانند. در بازار اینگونه معاملات به حساب  
مالیات دهندگان، طبیعی است اگر اوراق بها دار با از دست دادن کل ارزششان  
در بازار های سفته بازی طعمه بانکهای خصوصی گردند و قابل تسعیر  
نمانند. آنها اساساً سعی بر آن دارند، که تمامی سازمان وام دهی ایالات  
متحده را از سقوط نجات دهند، سقوطی که تمامی سیستم را خواهد لرزاند  
. آن تدابیر جدیدی که کنگره آمریکا تصویب نموده - بنظر نمیرسد پایانی  
بر بحران اقتصادی اش باشد.

## تلاش برای نجات جان یک مادر

اکرم مهدوی، زنی که در سال 82 به کمک یک مرد دیگر شوهر 74  
ساله خود را که نزدیک به 50 سال از وی بزرگتر بوده به قتل رسانده با  
تأیید حکم صادره در دیوان عالی کشور و ارسال آن جهت استیذان رئیس  
قوه قضاییه در معرض اعدام قرار دارد.

کمپین کمک به اکرم مهدوی از سوی جمعی از فعالان حقوق بشر و  
مدافعان حقوق زنان به راه افتاده و قصد دارد با جمع اوری کمک مالی و  
پرداخت آن به شاکیان پرونده از اعدام وی جلوگیری کند.

اکرم مهدوی دوبار ازدواج کرده که هر دو ازدواج در سنین پانین و  
ناخواسته انجام گرفته است و اقدام او به ارتکاب قتل ناشی از رشد خشم و  
خشونت در خانواده در پی یک ازدواج اجباری است.

مینا جعفری، وکیل مدافع اکرم مهدوی می گوید: «آن پرونده در اجرای  
احکام دادسرای جنایی است و باید برود پیش رئیس قوه قضاییه تا بتوانند  
حکم را اجرا کنند ما تمام سعی خودمان را می کنیم که خانواده مقتول  
رابرای پرداخت ۶۰ میلیون دینیه رضی کنیم و این امر فقط با همکاری  
مردم میسر می شود. خانواده اکرم وضع مالیش اصلاً خوب نبوده و نیست  
و به همین دلیل هم نمی توانند کمک کنند».

اکرم مهدوی تحت فشار خانواده در آغاز سنین بلوغ با پیوند زناشویی  
بست که چهل سال از او بزرگتر بود و حاصل این ازدواج یک دختر هفده  
ساله است.

اکرم که خود زن جوانی است، چهار سال پیش به دنبال آشنایی با مرد  
جوانی و آنگونه که وکیل او می گوید: «به تحریک این مرد جوان»،  
شوهر ۷۴ ساله اش را که از نظر سنی جای پدرش بوده به قتل می  
رساند.

او می افزاید: «اولین ازدواج اکرم مهدوی در سن سیزده سالگی بود. او  
در سن هیجده سالگی از شوهرش، که پسر دایی او نیز بود، طلاق می  
گیرد. بعد در سن بیست سالگی با فرد مقتول ازدواج می کند. او از همسر  
اولش یک دختر شانزده ساله دارد ولی از همسر دومش چون سن بالایی  
داشته بچه دار نشده است».

مینا می گوید: «این واقعه را می توان از پیامد های ناگوار ازدواج های  
اجباری دانست». 6 آوریل 2008

### \* پیوندها \*

سر دبیر نشریه: منصور نجفی

[mansour.nadjifi@telia.com](mailto:mansour.nadjifi@telia.com)

ایمیل روابط عمومی سازمان

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchap.org](http://www.etehadchap.org)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

نشر بیدار

[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)

نشریه انگلیسی ایران بولتن

[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص  
میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.